کارگران همه کشورها متحد شوید!

نامهٔ مردم

ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران

شمارهٔ ۱۱۵۲، ۸ فروردین ۱۴۰۱

دورهٔ هشتم، سال سی و هشت

نگاهی به تاریخ حزب توده ایران، حزب جنبش های اجتماعی، حزب مروج روشنگری، سکولاریسم، و تشکل زحمتکشان

متن کامل سخنرانی پروفسور یرواند آبراهامیان در سمینار "حزب های کمونیست و جنبش های اجتماعی" به مناسبت هشتادمین سالگرد بنیان گذاری حزب توده ایران- ۲۳ اکتبر ۲۰۲۱/ ۱ آبان ۱۴۰۰

پروفسور یرواند آبراهامیان استاد برجستهٔ بازنشسته در رشتهٔ تاریخ در کالج باروک و مرکز تحصیلات تکمیلی "سیتی یونیورسیتی آو نیویورک" است. او یکی از صاحب‌نظران دانشگاهی پیشگام در تاریخ و سیاست ایران مدرن است. یرواند آبراهامیان در سال ۱۹۴۰/۱۳۱۹ از پدر و مادری ارمنی-ایرانی در تهران به دنیا آمد. او بعدها در دانشگاه آکسفورد انگلستان و سپس در دانشگاه کلمبیا در آمریکا تحصیل کرد.

ادامه در صفحات ۲ تا ۵

«ناتوی» دیگری امکان پذیر نیست

نگاهی به کژاندیشی‌های عجیب "چپ‌هایی" که به‌قدری از پوتین وحشت‌زده شده‌اند که گمان می‌کنند اکنون در زمان جنگ با روسیه، ائتلاف‌های سرمایه‌داری و نظامی اروپا ناگهان می‌توانند از اساس دموکراتیک شوند!

نوشته‌ای از نیک رایت در تقابل با دیدگاه‌های راست‌گرایانه و خطرناک پل میسون، چهرهٔ رسانه‌یی ظاهراً "چپ". در ارتباط با بحرانی که در خاک اوکراین رخ داده است، اندیشه‌های متعددی وجود دارد که شالودهٔ مواضعی را تشکیل می‌دهند که می‌توان گفت "چپ انترناسیونالیست" اتخاذ کرده است.

"انترناسیونالیست" در این زمینه، توصیف و تعریف کنندهٔ "چپ"ی است که منافع کل طبقهٔ کارگر را بر هر گونه "منافع ملی" جعلی مشترک با حاکمان ارجحیت می‌دهد.

شالودهٔ این اندیشه‌ها، مخالفت با ادامهٔ وجود، و تسلط جهانی یا منطقه‌یی دسته‌بندی‌های نظامی است. اگرچه زمانی، در پی انحلال پیمان ورشو- که کشورهای سوسیالیستی اروپا را متحد کرده بود و وقتی سوسیالیسم برچیده شد، از میان رفت- بودند انسان‌های نیکوسرشتی که این هدف را امکان‌پذیر تلقی می‌کردند، در حال حاضر، با از میان رفتن توهّم پایان یافتن تاریخ مبارزهٔ طبقاتی در ذهن برخی‌ها، آن هدف هم ناپدید شده است. امروزه، بیان و نمود عملی انترناسیونالیسم طبقهٔ کارگر، در خواستِ پایان دادن به گسترش ناتو در حکم پیش‌زمینه‌ای برای انحلال آن است. به این هدف، باید محکومیت حملهٔ پوتین را نیز اضافه کنیم که نه‌تنها جرم و جنایت است، بلکه اشتباهی است که عکس آنچه را او هدفش از حمله می‌خواند، به دنبال آورده است.

هفتهٔ گذشته، هنگامی که زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین، درخواست پیوستن اوکراین به ناتو را کنار گذاشت، جنبه‌های سیاسی جنگی که در پی یورش روسیه

ادامه در صفحه ۱۰

ضرورت عملکرد متحدانهٔ جنبش چپ در حل تضاد اصلی با ارتجاع داخلی و برخورد با «جنگ سرد»

متأسفانه مردم کشور ما سال ۱۴۰۱ و قرن پانزدهم هجری خورشیدی را در شرایطی آغاز می‌کنند که هیچ چشم‌انداز امیدبخشی برای بهبود وضعیت معیشتی آنان و رفع بحران‌های سیاسی، اقتصادی، و زیست‌محیطی وجود ندارد و به احتمال زیاد اوضاع بدتر هم خواهد شد. وضعیت کلی کشور چنان بحرانی و ناتوانی جمهوری اسلامی ایران در حل کردن بحران‌های اقتصادی-اجتماعی به حدی آشکار است که خامنه‌ای هم روز یکشنبه ۲۹ اسفند در پیام سال نو خود به این نکته اشاره کرد و گفت: "....خُب باید حتماً علاج بشود. ما امسال امیدواریم بخشی از اینها برطرف بشود، چون همهٔ اینها دفعتاً برطرف نمی‌شود، به‌تدریج برطرف خواهد شد."

اوضاع چنان وخیم است که "نمایندهٔ خدا بر زمین" دیگر نمی‌تواند واقعیت‌های عینی و چالش‌های عظیم مادّی در زندگی اکثریت مردم را کتمان کند و تنها راه باقی مانده برای سران جمهوری اسلامی، انجام

ادامه در صفحه ۶

نگاهی آماری به نقض خشن و خونین حقوق بشر در ایران ص ۷

مجیز گویی رهبر رژیم درباره مرگ یک جنایتکار ص ۸

سارا بلوم راسکین از نامزدی‌اش برای عضویت در هیئت مدیرهٔ بانک مرکزی ایالات‌متحده انصراف داد ص ۹

یمن - جنگی که نباید فراموش شود ص ۱۲

ضمیمهٔ کارگری «نامهٔ مردم»، شمارهٔ ۵۷ منتشر شد!

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و طرد رژیم ولایت فقیه!

ادامهٔ نگاهی به تاریخ حزب توده ایران، ...

عنوان پایان‌نامهٔ دکتری او که در سال ۱۹۶۹/۱۳۴۸ پذیرفته شد، "مبانی اجتماعی سیاست ایران، حزب تودهٔ ایران ۱۹۵۳-۱۹۴۱" (۱۳۲۰-۱۳۳۲) بود. او نویسنده چند کتاب مهم است، از جمله "ایران بین دو انقلاب" (۱۹۸۲/۱۳۶۱)، "خمینیسم: جستارهایی دربارهٔ جمهوری اسلامی ایران" (۱۹۹۳/۱۳۷۲)، "اعترافهای شکنجه شدگان: زندان‌ها و ابراز ندامت‌های علنی در ایران مدرن" (۱۹۹۹/۱۳۷۸)، "کودتا: ۱۹۵۳، سیا، و ریشه‌های روابط مدرن آمریکا و ایران" (۲۰۱۳/۱۳۸۲)، و "تاریخ ایران مدرن" (۲۰۰۸/۱۳۸۷) که به‌تازگی ویراسته و به‌روز شده است. پروفسور آبراهامیان را به‌حق محقق دانشگاهی برجسته و یکی از تأثیرگذارترین تاریخ‌نگاران ایران مدرن می‌دانند.

ما بسیار خوشحالیم که او برای ایراد سخنانی در این سمینار، امروز اینجاست. پروفسور آبراهامیان خیلی خوش آمدید.

***

ممنون که من را برای صحبت کردن در این سمینار دعوت کردید. همان‌طور که گفتید، من تاریخ‌نگار ایران هستم و تخصصم در جنبش‌های مترقی است. بنابراین، موضوعی که من می‌خواهم روی آن تمرکز کنم، حزب تودهٔ ایران پس از جنگ جهانی دوم، به مثابه جنبشی توده‌یی است، که می‌توانیم آن را جنبشی اجتماعی هم بنامیم. سعی می‌کنم توضیح دهم که چرا این حزب در آن دورهٔ زمانی، به مثابه جنبشی با پایگاه [اجتماعی] گسترده، بسیار موفق بود. بعد از آن، در مورد این صحبت خواهم کرد که چرا وضعیت در دورهٔ بعد تغییر کرد، و البته [وضعیت حزب پس از] "انقلاب اسلامی" در مقایسه با دههٔ ۱۳۲۰ بسیار متفاوت بود.

حزب تودهٔ ایران در سال ۱۳۲۰ ایجاد شد، اما به‌سرعت به جنبش توده‌یی اساساً دو طبقه تبدیل شد. [یکی] روشنفکران بود. من از آنها نام نمی‌برم، اما اگر به نویسندگان، روزنامه‌نگاران، نمایشنامه‌نویسان، و هنرمندان بنام آن دوره نگاه کنید، تقریباً همه یا عضو حزب بودند یا خیلی به حزب نزدیک بودند. اغلب روشنفکران برجستهٔ [آن زمان] همین‌ها بودند، که پیوند بسیار نزدیکی با حزب تودهٔ ایران داشتند. پایگاه توده‌یی حزب هم اساساً طبقهٔ کارگر بود. شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران به جنبشی توده‌یی در سراسر کشور تبدیل شد، و بسیار خوب سازمان‌دهی شده بود؛ در اوج [فعالیت] این شورا، می‌توان دو اعتصاب عمومی سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۳۰ را دید. [اعتصاب] سال ۱۳۳۰ در واقع عاملی در پیشبرد ملی شدن صنعت نفت بود. در هر دو مورد، در گزارش‌های دیپلماتیک سفارت بریتانیا می‌بینید که دربارهٔ این صحبت می‌کنند که حزب تودهٔ ایران چطور به‌واقع کنترل صنعت نفت را در دست دارد، چون از این نوع سازمان‌های مردمی در سراسر آن صنعت داشت. و همچنین، هر جا کارخانه‌ای بود، مانند کارخانه‌های نساجی، حزب تودهٔ ایران نیروی اصلی بود. دولت سعی کرد اتحادیه‌های زرد ایجاد کند. ولی شکست خورد. حزب به‌اصطلاح "زحمتکشان" هم که حزبی طرفدار تیتو بود و سیا آن را تأمین مالی می‌کرد، اتحادیه‌های کارگری رقیبی سازمان‌دهی کرده بود. ولی آن تلاش هم شکست خورد. حزب تودهٔ ایران در سراسر این دورهٔ زمانی نیروی عمده و غالب در جنبش کارگری بود.

بنابراین، آنچه باید توضیح دهیم، چرایی و چگونگی جذابیت عظیم، جذابیت توده‌یی حزب تودهٔ ایران در این دورهٔ زمانی - ۱۳۲۰ ۱۳۳۲ است. به نظر من پنج دلیل عمده برای آن می‌توان آورد. از همه روشن‌تر، یکی این است که حزب تودهٔ ایران در گفتمان و برنامهٔ خود به طور مشخص به نبرد طبقاتی به‌ویژه علیه طبقهٔ زمین‌داران کلان حاکم، بورژوازی کلان حاکم، دربار، و افسران ارشد نظامی پرداخت. این زبان نبرد طبقاتی خیلی خوب همخوان و متناسب با وضعیت آن دوره بود، زیرا حتی محافظه‌کاران و لیبرال‌ها نیز ایران را تقسیم شده در امتداد خطوط طبقاتی می‌دیدند و آنها نیز از همین کلام طبقاتی استفاده می‌کردند، اگرچه سعی می‌کردند آن را به شیوه‌ای محافظه‌کارانه‌تر بیان کنند. بنابراین، می‌توان گفت که کلام اصلی حزب تودهٔ ایران در آن دوره، نبرد طبقاتی بود که به‌خوبی در گفتمان ملی آن زمان جای می‌گرفت.

به‌علاوه، عامل مهم دیگری که موفقیت حزب تودهٔ ایران را توضیح می‌دهد این است که این حزب [دیدگاه‌های] خود را در [ادامهٔ] سنت‌های دورهٔ روشنگری [اروپا]، به‌ویژه روشنگری رادیکال انقلاب فرانسه می‌دید که پس از آن نیز در انقلاب روسیه دنبال شده بود. خود را ادامه‌دهندهٔ انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۲۸۵ می‌دید که آن انقلاب هم خود را بخشی از جریان روشنگری [اروپا] می‌دید. بنابراین، اگر به نشریات حزب تودهٔ ایران در دههٔ ۱۳۲۰ نگاه کنید، می‌بینید که نه‌فقط بر اهمیت نمادهای انقلاب فرانسه، بلکه بر اهمیت آرمان‌های آزادی، برابری، برادری تأکید می‌کند. بر این اندیشه تأکید دارد که هر فردی دارای حقوق طبیعی است، [و اینکه] این حقوق از "بالا"، از خدا، به شخص داده نمی‌شود، بلکه حقوق طبیعی شخص است، حق فطری‌اش است، حق مسلم هر فرد است، و بنابراین نباید پایمال شود. و اگر به برنامهٔ حزب تودهٔ ایران در سال ۱۳۲۰ نگاه کنید، درست بعد از سقوط حکومت خودکامهٔ رضاشاه، [می‌بینید که در آن] بر حقوق فردی [آزادی] بیان، تشکل، و باورهای مذهبی تأکید بسیاری شده است. اینها با [آرمان‌های] انقلاب مشروطیت و اندیشه‌های روشنگری بسیار همخوان بود. و در واقع اگر دورهٔ زمانی پیش از ایجاد حزب تودهٔ ایران را ببینید، اگر به نوشته‌های تقی ارانی و مجله‌اش "دنیا" نگاه کنید، [می‌بینید که] در همان خط تاریخ رادیکال روشنگری اروپایی است.

این وضع با دورهٔ پس از سال ۱۳۲۴ [پس از پایان جنگ جهانی دوم] نیز متناسب بود که در آن، حال و هوای کشور به طور عمده حول حفاظت از حقوق افراد در مقابل ترس از بازگشت خودکامگی رضاشاهی دور می‌زد. اگر به نوشته‌های روزنامهٔ "مردم" توجه کنید- که نشریهٔ اصلی حزب تودهٔ ایران در دههٔ ۱۳۲۰ بود- [می‌بینید که] کاملاً با اندیشه‌های روشنگری آزادی و حقوق فردی هماهنگ است.

بعدها، برخی از چپ‌گرایان تندرو این حقوق را بورژوایی دانستند و رد کردند، و فراموش کردند که در واقع از دیدگاه مارکس، و همچنین از دیدگاه رادیکال‌ها در سراسر قرن نوزدهم [میلادی]، حقوق فردی صرفاً حقوق بورژوایی نیست. این حقوق با حقوق اجتماعی-اقتصادی گره خورده است و حقوق اجتماعی-اقتصادی پرورنده و حافظ حقوق فردی است؛ حقوق فردی به‌خودی‌خود، بدون حقوق اجتماعی-اقتصادی، معنایی ندارد. به این ترتیب، حزب تودهٔ ایران در آن دوره این دو را از یکدیگر جدا نمی‌کرد، و اساساً حقوق فردی را به عنوان اینکه حقوق بورژوایی‌اند رد نمی‌کرد، و این دو را به یکدیگر پیوند می‌داد. همان‌طور که در متن معرفی [این سمینار] می‌بینید، شعار حزب تودهٔ ایران "نان، کار، آزادی" بود. [این] آزادی اساساً همان آزادی‌های فردی است. بنابراین، به نظر من، این برخورد حزب تودهٔ ایران، گفتمان آن را کاملاً همخوان با گفتمان رایج آن زمان می‌کرد که عبارت بود از حمایت از حقوق و دفاع از آزادی‌ها در برابر تهدیدِ بازگشت به خودکامگی رضاشاهی.

استدلال سوم من دربارهٔ اینکه چرا حزب تودهٔ ایران موفق بود، این است که به هویت ملی و احساسات ملی توجه داشت، بدون اینکه به نژادگرایی و آریایی‌گرایی متوسل شود. در زمان رضاشاه، ملی‌گرایی نه‌فقط به شکل فاشیسم، بلکه به صورت اندیشه‌های نازی آریایی‌گرایان درآمده بود و زیر تأثیر آن بود. افرادی مانند ارانی و بنیان‌گذاران حزب تودهٔ ایران با هر گونه فکر نژادی و استفاده از نژادگرایی کاملاً مخالف بودند. اما آنها برای هویت ایرانی احترام زیادی قائل بودند، و این را نیز می‌توانید در نوشته‌هایشان ببینید: دربارهٔ موضوع‌های شاهنامه [شعر

ادامه در صفحه ۳

ادامهٔ نگاهی به تاریخ حزب توده ایران، ...

حماسی طولانی نوشتهٔ شاعر ایرانی فردوسی، ۱۰۱۰م]، نوروز (سال نو ایران)، مهرگان [جشنواره پاییزی زرتشتی و ایرانی]، و شخصیت‌های تاریخی ایران مانند مزدک [مصلح ایرانی سدهٔ ششم میلادی]. بنابراین، حزب تودهٔ ایران علاوه بر اینکه جنبشی سوسیالیستی بود، بی‌تردید جنبشی میهنی و ملی هم بود.

در این بحث دربارهٔ تاریخ، گفتنی است که حزب تودهٔ ایران بدون وارد کردن دین در سیاست، به دین نیز احترام می‌گذاشت. [این حزب] در این مورد نیز پیرو سنت‌های روشنگری [اروپایی] و انقلاب سکولاریستی فرانسه بود. با دین مخالفت یا از آن انتقاد نمی‌کرد، بلکه دین را باور شخصی افراد می‌دانست. اگر مسلمان یا بهائی یا سنّی یا مسیحی بودید، این باور خصوصی شما بود. ربطی به سیاست نداشت. این برخورد نیز در آن زمان با این فکر هماهنگ بود که شهروندان حقوق فردی دارند و یکی از حقوق آنها این است که باورهای مذهبی خود را داشته باشند.

دلیل چهارم من برای موفقیت حزب تودهٔ ایران این است که این حزب سازمانی پایدار بر اساس اصول مرکزیت دموکراتیک داشت. انتخابات برگزار می‌شد، و سازمان‌های سلسله‌مراتبی از حوزه تا کمیته‌های استانی و کمیته‌های ملی [کشوری]، کمیتهٔ مرکزی، و جز آن وجود داشت. و در واقع بحث‌های آزاد صورت می‌گرفت. کنگره‌هایی با بحث‌های کاملاً آزاد و انتخابات رقابتی برگزار می‌شد. برای اولین بار در ایران، یک سازمان حزبی سیاسی واقعی در ایران پدید آمد. در واقع حزب تودهٔ ایران نخستین تشکلی بود که نظم یا سازمان منظم و پایداری داشت. در واقع هنوز هم تنها تشکلی است که چنین نظم و سازمانی دارد.

ایران همچنان اساساً فاقد حزب‌های سیاسی واقعی با انتخابات و مرکزیت دموکراتیک باقی مانده است. حزب‌ها اغلب در اطراف شخصیت‌های فردی شکل گرفته‌اند و هنگامی که آن شخصیت سیاست را ترک می‌کند یا می‌میرد، آن سازمان هم از بین می‌رود. اما حزب تودهٔ ایران- همان‌طور که می‌بینید- ۸۰ سال است که پایدار مانده است، زیرا بر اهمیت سازمان بر اساس اندیشهٔ مرکزیت دموکراتیک تأکید داشته است.

دلیل دیگر، دلیل پنجم من، در توضیح موفقیت حزب تودهٔ ایران، این است که در سال‌های این دورهٔ پس از ۱۳۲۰ تا کودتای سال ۱۳۳۲، گشایشی در نظام سیاسی به وجود آمد و مردم توانستند متشکل شوند. قبل از سال ۱۳۲۰ و پس از سال ۱۳۳۲ نظام سیاسی بسته بود. هیچ فضای تنفسی برای سازمان‌های سیاسی وجود نداشت که بتوانند اتحادیه‌های کارگری یا سازمان‌های حرفه‌یی تشکیل دهند. اما در این دوره [۱۳۳۲-۱۳۲۰] فضای باز کافی وجود داشت که در آن گروه‌های مخالف می‌توانستند سازمان‌دهی کنند. از میان آنانی که سازمان‌دهی کردند، البته موفق‌ترین آنها حزب تودهٔ ایران و تا حدودی کمتر جبهه ملی بود که آن‌قدرها هم متشکل نبود، ولی پایگاه توده‌یی داشت، چون می‌توانست مردم را به خود جلب کند.

حتی پس از سال ۱۳۲۶ که محدودیت‌هایی برای فعالیت حزب تودهٔ ایران وجود داشت (در سال ۱۳۲۷ رسماً آن را غیرقانونی اعلام کردند)، باز هم این حزب توانست سازمان‌دهی کند: در دورهٔ [دولت] مصدق از طریق سازمان‌های وابسته مانند پارتیزان‌های صلح یا جمعیت‌های ضدامپریالیستی علیه شرکت‌های نفتی. بنابراین، اگرچه حزب تودهٔ ایران رسمی و آشکارا نمی‌توانست سازمان‌دهی کند، مردم می‌دانستند که این سازمان‌ها در واقع زیر رهبری حزب تودهٔ ایران و الهام گرفته از آن‌اند. بنابراین، به نظر من، گشایش فضای سیاسی برای فعالیت جنبش توده‌یی بسیار مهم است.

و بالاخره، در توضیح موفقیت حزب تودهٔ ایران، باید به دورهٔ زمانی پیش از تأسیس حزب تودهٔ ایران بازگشت. در آن سال ۱۳۲۰، حزب تودهٔ ایران توانست شماری از فعالان سندیکایی کهنه‌کار از اوایل دههٔ ۱۳۰۰

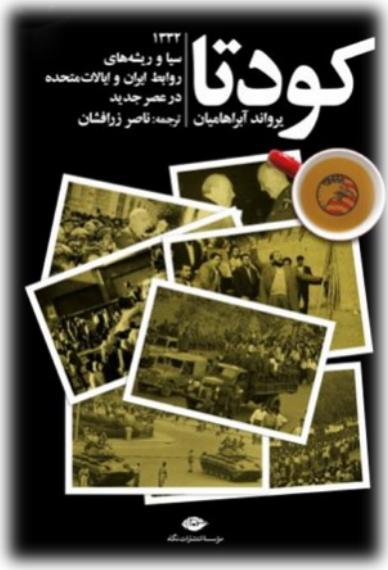

را وارد [تشکیلات] خود کند که اعتصاب عمومی علیه شرکت نفت را در [شهر نفتی] آبادان سازمان‌دهی کرده بودند. این سازمان‌دهندگان سندیکایی کهنه‌کار در واقع هستهٔ جنبش کارگری نوینی بودند که در سال ۱۳۲۰ به وجود آمد و تا سال ۱۳۳۲ ادامه داشت. اغلب تصور می‌شود همین که شعارهای درست داشته باشید و پوستر "کارگران جهان متحد شوید!" را بلند کنید، مردم دسته دسته به سوی سازمان شما می‌آیند. ولی در واقع شما به افرادی نیاز دارید که بتوانند اعتماد بدنهٔ سازمان را جلب کنند، که سابقهٔ [مبارزاتی] داشته باشند، پیشینهٔ تاریخی داشته باشند، زندان کشیده‌اند؛ و تازه آنگاه است که می‌توان به آنها به عنوان سازمان‌دهندگان سندیکایی اعتماد کرد. حزب تودهٔ ایران در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ قطعاً این چنین افرادی را داشت، به‌خصوص در صنایع کلیدی نفت و نساجی. بنابراین، به نظر من اینها دلایلی‌اند که می‌توانند توضیح دهند چرا حزب تودهٔ ایران به‌سرعت به جنبشی توده‌یی فراروید.

پرسش آشکاری که اکنون برای مردم، به‌ویژه برای غیرایرانی‌ها، پیش می‌آید، این است که اگر جنبش سوسیالیستی و نیز جنبش ملی‌گرایانه به رهبری مصدق در آن دوره این‌قدر مهم و اثرگذار بود، چرا وقتی انقلاب شد، در سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۵۷، انقلاب زیر پرچم سوسیالیسم یا ملی‌گرایی صورت نگرفت، و زیر پرچم اسلام بود؟ قبل از اینکه به این موضوع بپردازم، این را بگویم که سؤال دیگری که اغلب مطرح می شود این است که اگر حزب تودهٔ ایران چنین جنبشی توده‌یی، جنبشی اجتماعی بود، چرا تا سال ۱۳۳۲ نتوانست انقلاب کند؟ آیا به دلیل رهبری بد بود؟ به دلیل اشتباه‌های تاکتیکی یا استراتژیک بود؟ اینجاست که فاجعهٔ [کودتای] سال ۱۳۳۲ به کانون توجه تبدیل می‌شود.

در اینجا باید دید که انقلاب چه موقع رخ می‌دهد. انقلاب فقط به این دلیل رخ نمی‌دهد که جنبش‌های توده‌یی، جنبش‌های اعتراضی توده‌یی وجود دارد. در مقطعی [از جنبش] ساختار دولتی باید در هم شکسته شود تا آنگاه جنبش توده‌یی در عمل بتواند دولت را در دست بگیرد. اما نخست، دولت- به دلایلی- باید فرو بپاشد. به همین دلیل است که از لحاظ تاریخی، اغلب از این یا آن انقلاب صحبت می‌شود، اما انقلاب‌های واقعی بسیار اندکی در تاریخ جهان وجود دارد. و انقلاب‌هایی هم که صورت گرفته است، معمولاً در زمانی بوده که دولت در عمل فرو ریخته است. در فرانسه، در سال ۱۷۸۹، دولت فروپاشید زیرا به معنای واقعی کلمه ورشکسته بود. در سال ۱۹۱۷، دولت تزاری روسیه به دلیل ضربهٔ سخت جنگ جهانی اول فرو پاشید. دولت چین به دلیل حملهٔ ژاپن فرو ریخت. اینها مواردی از در هم شکستن دولت‌ها بود که به جنبش توده‌یی امکان می‌داد دولت را در دست گیرد. در ایران [دههٔ ۱۳۳۰]، با وجود اعتراض‌های توده‌یی، دولت- و من وارد موضوع نمی‌شوم، اما

ادامه در صفحه ۴

ادامهٔ نگاهی به تاریخ حزب توده ایران، ...

تا حدودی- به دلیل کمک‌های آمریکایی‌ها و کمک‌های نظامی و مالی به حکومت، در واقع فرو نریخت. بنابراین، در ایران در سال ۱۳۳۲ امکان انقلاب واقعاً وجود نداشت. اعتراض‌های توده‌یی صورت می‌گرفت. اعتصاب‌های عمومی توده‌یی می‌شد. اما این نمی‌توانست به سرنگونی رژیم تبدیل شود، زیرا خود دولت هنوز در واقع دست نخورده باقی مانده بود، به‌خصوص ارتش.

حالا برمی‌گردم به این سؤال که چرا گرایش‌ها و خواست‌های سال ۱۳۳۲ دیگر در سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۵۷ وجود نداشت. بسیاری از مردم فکر می‌کردند وقتی شاه در سال ۱۳۵۷ از ایران رفت، تاریخ به [ادامهٔ وقایع] سال ۱۳۳۲ باز خواهد گشت. جنبش توده‌یی حزب تودهٔ ایران و جبههٔ ملی شکل خواهد گرفت و اوضاع به آنچه در سال ۱۳۳۲ بود بازمی‌گردد. چنین نشد. پاسخ ساده و روشن به اینکه چرا تاریخ در ادامهٔ وقایع سال ۱۳۳۲ شکل نگرفت، این است که در دورهٔ سلطنت شاه، در آن دیکتاتوری، در دورهٔ ساواک [دستگاه اطلاعاتی و امنیتی در رژیم شاه]، سازمان‌های مخالف مانند حزب تودهٔ ایران و جبههٔ ملی بر اثر تعقیب و پیگرد پلیس، شکنجه، زندان، و اعدام، در هم کوبیده شدند؛ البته نه مانند کشتارهای جمعی در عراق یا در اندونزی، ولی سرکوب در حد در هم کوبیدن چنین سازمان‌هایی. در نتیجهٔ این وضع، خلئی [از نیروهای سیاسی مخالف] به وجود آمد، و هنگامی که اعتراض‌ها در دههٔ ۱۳۵۰ آغاز شد، آن خلأ را سازمان‌هایی پُر کردند که هنوز دست‌نخورده باقی مانده بودند، و اینها سازمان‌های مسجدها بودند: سازمان‌های مذهبی غیررسمی اما سراسری، و متحدان نزدیک آنها در "بازار" [سرمایه‌داری تجاری سنتی]. پس وقتی انقلاب شد، در اساس انقلاب طبقهٔ کارگر یا انقلاب روشنفکران نبود، بلکه انقلاب خرده‌بورژوازی، روحانیان، و بازار بود؛ و همین وضع توضیح می‌دهد که چرا ایدئولوژی انقلاب نه سوسیالیسم یا ملی‌گرایی، بلکه در اساس "اسلام" بود.

بنابراین، به نظر من، این پاسخ کوتاه و آسان به چرایی چنان تغییری است. اما به نظر من، پاسخ پیچیده‌تری هم وجود دارد که باید بررسی شود. من مطمئن نیستم که هیچ‌یک از کسانی که من نوشته‌هایشان را خوانده‌ام، به طور جدی و عمیق وارد این موضوع شده باشد که در مقیاس جهانی، در زبان دهه‌های ۱۹۴۰/۱۳۲۰ و ۱۹۵۰/۱۳۳۰، آنچه شما می‌بینید این است که اعتراض‌ها به زبان سوسیالیسم و ملی‌گرایی بود. در دههٔ ۱۹۷۰/۱۳۵۰ چرخشی از [زبان] ملی‌گرایی و سوسیالیسم به زبان بازگشت به ریشه‌ها، بازگشت به گذشته، می‌بینید. فقط در ایران نیست که اندیشهٔ [محکوم کردن] "غرب‌زدگی" یا بد بودن چیزهایی که از غرب می‌آید مطرح می‌شود، بلکه آن را در کشورهای دیگر، مانند هند و دیگران، و به‌ویژه در آفریقا می‌بینید که در جست‌وجوی مسیرهای عرفانی رازآلود و مطلوب نه در آینده- آینده‌ای روشن، آن طور که پیش‌تر همهٔ ترقی‌خواهان به آن نگاه می‌کردند- بلکه در جست‌وجوی نوعی بازگشت به گذشته به عنوان پاسخ [به مسائل امروزی] بودند. این پدیده را در ایران، در نوشته‌های نویسندگانی مانند علی شریعتی می‌بینید که ضد رژیم ولی مذهبی بودند، و تفسیر آنها از اسلام بسیار رادیکال و نظر آنها بر بازگشت به این ریشه‌ها[ی مذهبی] بود.

آنها با طرح کردن بازگشت به ریشه‌ها، آنچه را "فساد غرب" می‌نامیدند، رد می‌کردند. آنها در بستر این بحث "فساد غرب"، موضوع "روشنگری" را چیزی بد منظور می‌کردند، چیزی که باید آن را رد کرد. در واقع آنها اندیشه‌های انقلاب مشروطیت و روشنگری را نفی می‌کردند و در جست‌وجوی آرمانی بودند که فکر می‌کردند در تاریخ اولیه آنچه [صدر] اسلام و شیعه‌گری می‌خواندند، وجود داشته است. البته این راه آسانی برای جذب کردن مردم کوچه و خیابان بود، زیرا بسیاری از مردم مذهبی بودند، و به‌راحتی می‌شد گفت که پاسخ ما [به وضع کنونی] در دین است.

این روند، کل گفتمان آن زمان را تغییر داد. حتی محافظه‌کاران هم "بازگشت به ریشه‌ها" را مطرح و دنبال کردند. البته آنها ریشه‌های متفاوتی داشتند. اما فکر کلی این بود که در پی رسیدن به آرمان‌های آینده، به نوعی به گذشته نگاه شود. بنابراین، اتحاد نامقدسی در ایران از "درباریان" مانند [سید حسین] نصر می‌بینید که از آرمان‌های عرفانی در اسلام صحبت می‌کنند. افرادی مانند [احسان] نراقی را می‌بینید که از "جهان سوم گرایی" و طرد "غرب" صحبت می‌کنند. و بعد تندروهای مذهبی مثل علی شریعتی را داریم که در رد اندیشه‌های "غربی" آزادی صحبت می‌کنند. اشکال این فکر "بازگشت" این است که- البته این روزها می‌بینیم- که اگر باید به شیعه‌گری بازگشت، چرا افراد دیگر نباید به خاستگاه خود، سنّی‌گری یا هندوئیسم بازگردند؟ چنین وضعی بی‌تردید شرایط را برای درگیری جوامع، درگیری‌های فرقه‌یی، و تقسیم جامعه در امتداد خطوط مذهبی به وجود می‌آورد. پیامد این امر، پیامد منطقی آن، چیزی است که شما اساساً در ایجاد داعش، و در بازگشت درگیری‌های شدید نه‌فقط بین هندوها و مسلمانان، بلکه بین سنّی‌ها و شیعه‌ها، بین مسیحیان و مسلمانان می‌بینید. بنابراین، آنچه در دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ موفقیت دانسته می‌شد- بازگشت به ریشه‌ها- اکنون در قرن بیست‌ویکم می‌بینیم که خطرهایی در آن وجود دارد. با آشکار شدن این خطرها، و در پی بیشتر شدن جنگ‌های مذهبی، جذابیت‌های روشنگری می‌تواند بازگردد. این وضع را می‌توان در ایران دید، که نسل جوان‌تر در واقع در حال کشف مجدد جذابیت‌های روشنگری و "مشروطیت" [انقلاب مشروطیت] است.

در پایان صحبت‌هایم بگویم که در دو سه سال گذشته متوجه شدم که سه کتاب جدید در مورد اهمیت تقی ارانی در تاریخ ایران منتشر شده است. دوباره به این موضوع توجه شده است که در واقع روشنگری، به‌خصوص اندیشه‌های رادیکال روشنگری، حرف‌های زیادی برای گفتن دربارهٔ مسائل معاصر دارد، خیلی بیشتر از اندیشهٔ رد کردن "غرب" و بازگشت به ریشه‌های عرفانی در گذشته های دور، که بسیار ناروشن و در واقع مشکل‌ساز است، وقتی به دوران قرون وسطا یا حتی پیش از آن به قرن هفتم میلادی در عربستان نگاه می‌کنید.

من همین جا صحبت‌هایم را تمام می‌کنم. سپاسگزارم.

پرسش و پاسخ ها

بسیار ممنون پروفسور آبراهامیان. صحبت‌های شما گشایشی عالی برای برنامهٔ امروز ما بود. امیدواریم فرصت برای چند تا سؤال داشته باشیم... پرسیده‌اند که به نظر شما اگر از حزب تودهٔ ایران در دوره‌ای که شما از آن صحبت کردید، میراثی در سیاست امروز جامعهٔ ایران به جا مانده باشد، آن میراث کدام است؟

به نظر من، دو میراث هنوز به جا مانده است. یکی میراثی غیرمستقیم است. از آنجا که برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، به‌ویژه در عرصهٔ اصلاحات اجتماعی-اقتصادی، جذابیت زیادی دارد، جنبش اسلامی وقتی برخاست، در واقع ایده‌های زیادی از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران وام گرفت. بنابراین، چیزی که شما در خمینیسم می‌بینید، اسلام سنّتی نیست، بلکه نوعی اسلام پوپولیستی جدید است که برای تهی‌دستان شهری، که آنها را "مستضعفان" (محرومان) می‌خواندند، جذابیت دارد. بنابراین، طنین زیادی از آن [برنامه] را در سخنان و شعارهایشان می‌بینید که از حزب تودهٔ ایران وام گرفته شده

ادامه در صفحه ۵

ادامهٔ نگاهی به تاریخ حزب توده ایران، ...

است. اما بیش از آن، من فکر می‌کنم آن میراثی که تا کنون دوام یافته است، این است که اگرچه اندیشه‌های روشنگری، برابری، آزادی، و سکولاریسم در جریان "انقلاب اسلامی" سرکوب شد یا در سایهٔ اسلام قرار گرفت، اکنون در واقع در حال بازگشت است. در واقع نسل جوان‌تر دارد این اندیشه‌ها را دوباره کشف و به آنها توجه می‌کند. آنها شاید نمی‌دانند که حزب تودهٔ ایران بود که آن اندیشه‌ها را زنده نگه داشت، اما [ما می‌دانیم که این اندیشه‌ها] اساساً در ادبیات دههٔ ۱۳۲۰ جای داشت. اگر جوان‌ترها به آن [ادبیات] نگاه کنند، به نظر من خواهند دید که در واقع نسل [بنیادگذاران و اعضای] حزب تودهٔ ایران در دههٔ ۱۳۲۰ و پیش از آن بودند که روشنگری و اندیشه‌های انقلاب فرانسه را به ایران آوردند. به نظر من، راه به جلو برای آینده همین است، و به همین دلیل، به نظر من میراث [حزب تودهٔ ایران] به این صورت در فرهنگ [ایران] ادامه می‌یابد.

خیلی متشکرم. سؤال دیگری هم رسیده است. آیا فکر جست‌وجوی ریشه‌ها یا بازگشت به ریشه‌ها، ناشی از ظهور دوبارهٔ فئودالیسم نیست؟

نه. زیرا آنهایی که دنبال ریشه‌ها می‌گردند، به دنبال گذشته‌ای عرفانی [و مطلوب] در دوران پیش از فئودالیسم هستند. بنابراین، آنها فئودالیسم را نیز چیز وحشتناکی می‌دانستند. ولی [گویی] قبل از فئودالیسم، نوعی کمال مطلوب آرمانی برای شیعه‌گری، در مدینه، در دورهٔ محمد [پیامبر] وجود داشته است. و بنابراین، اگر بتوانند به آن دوره بازگردند، اساساً به همان جامعهٔ آرمانی خواهند رسید. به این ترتیب، نظرشان بر رد سرمایه‌داری و فئودالیسم و در جست‌وجوی چیزی بود که فکر می‌کردند در گذشته‌های دور، در قرن هفتم میلادی در مدینه وجود داشته است. ولی البته اشکال این نظر این است که سنّی‌ها هم می‌توانند به همان دوره برگردند و درس‌های بسیار متفاوتی از آن بگیرند. بنابراین، هر چه بیشتر به شواهد تاریخی مدینه در قرن هفتم نگاه کنید، مشکلات بیشتری پیدا می‌کنید و می‌بینید که جامعه‌ای که می‌خواهید به آن بازگردید، چندان آرمانی هم نیست.

خیلی متشکرم. سؤال دیگری که رسیده این است که جلال آل احمد و کتاب معروفش "غرب‌زدگی" چه نقشی در ترویج گفتمان بازگشت به ریشه‌ها داشته است؟ فکر نمی‌کنید که شاید او نقشی مهم‌تر از شریعتی در این روند داشته است؟

فرد دیگری هم بود. یک فیلسوف هوادار هایدگر، که اصطلاح "طرد غرب" را مطرح کرد. مردم نیز مانند هایدگر در فهمیدن حرف‌های او و زبان انتزاعی‌اش مشکل داشتند. اما در آن زمان یک روند عمومی در جریان بود. نمی‌توان به یک شخص معیّن اشاره کرد. آل احمد اولین کسی بود که جزوه‌ای در این باره نوشت و بعد از او دیگران ادامه دادند. اما حتی افرادی در دربار (سلطنتی) بودند، افرادی بسیار محافظه‌کار، که این فکر را شیوه‌ای برای طرد "غرب" می‌دانستند و می‌گفتند که حقوق بشر، مسئلهٔ شرایط در زندان‌ها، و مانند آن، همهٔ اینها حقوق و اندیشه‌های "غربی"اند؛ ما اینها را رد می‌کنیم؛ ما می‌خواهیم به ریشه‌های خودمان برگردیم.

بنابراین، آن فکر موضوع مفیدی برای افرادی در هر قشر و جایگاه شد که دو دستی به آن بچسبند. چیزی که باید فهمید این است که وقتی اینها موضوع را مطرح می‌کنند، چه چیزی از "غرب" را رد می‌کنند؟ می‌شود گفت: خُب، کسی مثل آل احمد مصرف‌گرایی غربی را رد می‌کرد؛ شریعتی امپریالیسم غربی را رد می‌کرد. اما در مورد روحانیان مذهبی، رد کردن آنها، شامل همهٔ حقوق طبیعی می‌شود؛ این [موضوع را] که همهٔ انسان‌ها با حقوق طبیعی به دنیا می‌آیند [رد می‌کنند]. [حقوق طبیعی]

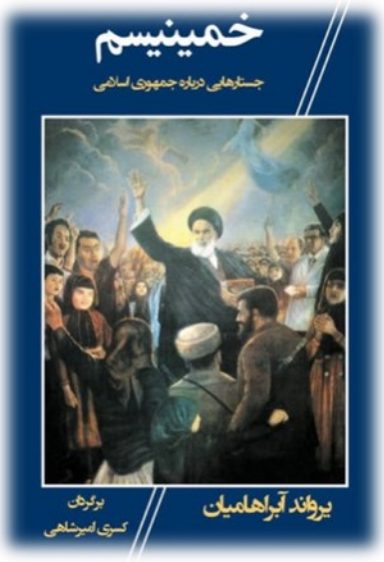

کاملاً برخلاف این باور آنهاست که اساساً اگر شما هر گونه حقی هم داشته باشید، از طرف خدا می‌آید و کسی که آن حقوق را تفسیر می‌کند، خود روحانیان‌اند. پس دلیل آنها برای رد کردن روشنگری بسیار متفاوت است، اما در کل، این گفتمان بین همه مشترک است که ایده‌هایی که از غرب می‌آید همه بد است و باید رد و طرد شود.

خیلی متشکرم. فکر کنم احتمالاً وقت برای یک سؤال دیگر داشته باشیم. از نظر شما، آیا حزب تودهٔ ایران به خاطر واقعیت رابطهٔ برادرانه‌اش با اتحاد شوروی، یا تبلیغاتی که دربارهٔ آن می‌شد، لطمهٔ قابل‌توجهی دید؟

بله. و در واقع شگفت‌انگیز است که با وجود مسائل مربوط به رابطهٔ حزب تودهٔ ایران با اتحاد شوروی، این حزب توانست بر آن [تبلیغات] غلبه کند و جنبشی توده‌یی شود. در واقع در دو دوره است که [رابطه با] اتحاد شوروی برای حزب تودهٔ ایران مشکل ایجاد می‌کند. یکی به‌اصطلاح بحران آذربایجان است. در پایان جنگ جهانی دوم، در آذربایجان دولت استانی خودمختار زیر چتر حمایت اتحاد شوروی شکل می‌گیرد. اما خیلی زود آن بحران اساساً به پایان رسید و دیگر مشکلی نبود. در واقع حزب تودهٔ ایران با ایجاد آن دولت خودمختار استانی مخالفت کرده بود، اما در نظر عموم باید آن را می‌پذیرفت، زیرا شوروی تا مدتی از آن [دولت] حمایت می‌کرد. دلیل دوم، درخواست شوروی برای گرفتن امتیاز [تولید] نفت در شمال [ایران] بود. این امر باعث اختلاف بین ملی‌گرایان و حزب تودهٔ ایران شد. در ابتدا، ملی‌گرایان صحبت از ملی شدن تمام نفت می‌کردند؛ [ولی] حزب تودهٔ ایران در مورد ملی شدن نفت جنوب صحبت می‌کرد. اما این [اختلاف] هم زیاد طول نکشید، و هیچ‌کدام از این دو مشکل تا سال ۱۳۳۲ دیگر مهم نبود.

بسیاری از ملی‌گرایان یا برخی از نویسندگان مانند بهار بودند که فکر می‌کنید می‌بایست منتقد مواضع طرفدار شوروی حزب تودهٔ ایران باشند، ولی تا مرداد ۱۳۳۲، اینها دیگر بسیار به حزب تودهٔ ایران نزدیک بودند. به نظر من، تعجب‌آور این است که به‌رغم آن پیوند و هویت [رابطه با شوروی]- و البته باید به یاد داشته باشید که در ایران [آن زمان]، اتحاد شوروی را هنوز با روسیهٔ تزاری یکی تصور می‌کردند و روسیهٔ تزاری هم که از سده‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی دشمن ملی ایران بود؛ بنابراین، در این مورد، تاریخچهٔ ملی [علیه روس‌ها] وجود داشت- اما با وجود این، می‌بینید که حزب تودهٔ ایران باز هم به جنبش توده‌یی تبدیل شد.

بسیار سپاسگزاریم.

ادامهٔ ضرورت عملکرد متحدانهٔ جنبش چپ ...

تغییرهای شکلی حکومتی، آماده شدن برای سرکوب اعتراض‌های مردمی، و ادامهٔ خدعه‌گری دینی است. خامنه‌ای برای مدیریت کردن خشم و اعتراض‌های رو به افزایش مردم، در پیامش به مناسبت سال نو در مورد راه‌حل وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی کنونی گفت: "اینکه آدم عجله کند، بگوید نه‌خیر، به همین زودی، واقع‌بینانه نیست. لکن ان‌شاءالله امیدواریم بعضی از اینها در طول ۱۴۰۱ که سال اول قرن هم هست، قرن پانزدهم هجری شمسی- ان‌شاءالله برطرف بشود."

یادآوری می‌کنیم که خامنه‌ای سال گذشته نیز در سخنرانی سال نو گفته بود: "من شعار امسال را این جور تنظیم کردم: 'تولید، پشتیبانی‌ها، مانع‌زدایی‌ها'؛ یعنی شعار این است: تولید؛ پشتیبانی‌ها، مانع‌زدایی‌ها. ما بایستی تولید را محور کار قرار بدهیم... ان‌شاءالله بعداً در سخنرانی در همین زمینه... عرایضی را عرض خواهم کرد." اما در یک سال گذشته، وضع در شئون اساسی اقتصاد کشور وخیم‌تر شد و "رهبری" در سخنرانی‌های بعدی، به‌جز تکرار شعارها و ترّهات معمول هیچ حرف تازه و مفیدی برای بهبود وضعیت نداشت.

ولی فقیه در سخنرانی سال نو امسال به طور مشخص از مسیر پیموده شدهٔ "نظام" دفاع کرد و مدعی شد که "انتخابات [خرداد ۱۴۰۰] مهم و بزرگ ریاست‌جمهوری یکی از مهم‌ترین فرازها و شیرینی‌های سال قبل بود که مردم... با شرکت در انتخابات، دولتی تازه‌نفس را به میدان آوردند." در سخنرانی امسال نیز، به‌رغم برآورده نشدن شعارهای سال قبل که تاریخ مصرفشان تمام شده است، خامنه‌ای برای خالی نبودن عریضه، این بار کلیدواژه‌های جدیدی مانند "دانش‌بنیان و اشتغال‌آفرینی" را به میان آورد که در سمت‌گیری اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی ایران و با توجه به فساد همه‌جانبه و فراگیر در سراسر "نظام"، واژه‌هایی توخالی و صرفاً شعاری بیش نیستند.

به دیگر سخن، به‌جز "تغییرهای شکلی" حکومتی و سر دادن شعارهای بی‌محتوا و بی‌پشتوانه- که ظلم به این واژه‌های ارزشمند است- هیچ تغییر بنیادی در پیش نیست، چون تا زمانی که حاکمیت مطلق ولایت فقیه با همهٔ ویژگی‌های ارتجاعی شناخته شدهٔ آن برقرار است، هیچ تغییر واقعی بنیادی و دموکراتیک محقق نخواهد شد. جریان‌های سیاسی و آن دسته از تحلیلگرانی که تا کنون بر "اصلاح‌پذیری" دیکتاتوری حاکم اصرار می‌ورزیدند و مردم را به شرکت در انتخابات استصوابی و نمایشی می‌کشاندند، یا با نامه‌نویسی به "رهبری" مدعی و امیدوار به تغییر رفتار او بودند، باید دید اکنون چه "تحلیل‌های جدید"ی دربارهٔ چشم‌اندازهای موجود در سال نو و قرن پانزدهم هجری خورشیدی ارائه می‌دهند. همچنین، سال گذشته پس از برگماری برنامه‌ریزی شدهٔ ابراهیم رئیسی به مقام ریاست‌جمهوری، افرادی مانند احمد زیدآبادی و شماری از روزنامه‌های "اصلاح‌طلب" این توهم را در جامعه ترویج می‌کردند که با توصیه کردن به رئیسی، امکان دارد که بتوان وضعیت کشور را به روش "اصلاح‌طلبانه" تغییر داد! با توجه به سخنان اخیر خامنه‌ای و به‌ویژه شتاب‌گیری روند وخیم شدن وضعیت معیشتی اکثریت مردم، اکنون ضروری است که این افراد نیز توضیح دهند که با توجه به ادامه یافتن "نظام" سیاسی بر محور ولایت فقیه با اتکا بر اقتصاد سیاسی به‌غایت ناعادلانه و فساد و رانت‌خواری فراگیرش، آیندهٔ کشور را چگونه می‌بینند و تحلیل می‌کنند؟

تا آنجا که ما می‌دانیم، این جریان‌ها و افراد در مورد اشتباه بودن کامل نظریه‌هایشان در مورد "استحاله‌پذیر بودن جمهوری اسلامی ایران به سود اکثریت مردم" تا کنون توضیحی حتی به‌اجمال نداده‌اند و هیچ تجدید نظر اساسی در دیدگاه‌هایشان نکرده‌اند. شماری از آنان برای تطهیر کردن دیدگاه‌های "اسلام سیاسی" و امکان ادغام آن با آزادی‌خواهی در زیر سایهٔ حاکمیت ولایت فقیه، کوهی از نوشتار و انبوهی سخنرانی تولید کرده‌اند که واقعیت‌های عینی اکنون کاملاً عکس آنها را نشان داده است. در اکثر این نوشتارها و سخنوری‌ها به ریشه‌های اصلی وضعیت اقتصادی-اجتماعی فلاکت‌بار کنونی کشور و وخامت زندگی و معیشت طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان اشاره‌ای نمی‌شود و صرفاً از اثر تحریم‌های آمریکا صحبت می‌شود، که البته در جای خود درست است، ولی در شرایط سلطهٔ حکومت ولایی، عامل اصلی نیست. دلیل فرار آنان از واقعیت‌های مرتبط با اقتصاد سیاسی کشور مشخص است، زیرا اکثر آنان، برای مثال افرادی مانند زیباکلام ، لیلاز، قوچانی، و سیاست‌گذاران اصلاح‌طلبان حکومتی، به ریشه‌های اصلی این وضعیت در سه دههٔ گذشته در جمهوری اسلامی - یعنی اجرا شدن کلان برنامه‌های نولیبرالی، به‌ویژه خصوصی‌سازی و "بازار آزاد" (در واقع بی‌نظارت)- باورمندند و فعالانه از این برنامه‌ها دفاع می‌کنند. آنان به مردم می‌گویند که "بازار آزاد" و "آزادی" (آن هم در حکومت ولایی سرکوبگر کنونی!) لازم و ملزوم یکدیگرند و خصوصی‌سازی و محو کردن نقش دولت در برنامه‌ریزی مدون ملی را ترویج می‌کنند.

این در حالی است که تجربهٔ کشور ما و تجربهٔ جهانی به‌وضوح نشان می‌دهد که برنامه‌های اقتصادی سرمایه‌داری نولیبرالی در تضاد با آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی است و فقط در خدمت تأمین منافع لایه‌های بالایی بورژوازی است. بر اثر اجرای این برنامه‌ها و استثمار شدید نیروی کار، اقتصاد ملی از درون خالی می‌شود، فساد مالی و نابرابری‌های اجتماعی به‌شدت افزایش می‌یابد، و محیط زیست به‌شدت نابود می‌شود، که همهٔ اینها در نهایت وضعیت اقتصادی-اجتماعی اکثریت مردم را وخیم‌تر از پیش و با بحران روبه‌رو می‌کند. و این، دقیقاً همان وضعیت بحرانی سیاسی-اقتصادی-اجتماعی است که امروزه در کشور ما وجود دارد، به علاوهٔ اینکه دیکتاتوری واپس‌گرای خشنی بر اساس دیدگاه "اسلام سیاسی" بر کشور حاکم است.

جریان‌های سیاسی و تحلیلگران مزبور، یعنی هواداران دوآتشهٔ استحاله‌پذیری دیکتاتوری ولایی و سینه‌چاکان الگوی "بازار آزاد"، درمانده از فلسفه‌بافی‌های معمول شان برای خاک پاشیدن به چشم مردمی که وخامت اوضاع را با پوست و گوشت خود احساس می‌کنند، و در دفاع از "کاروان اعتدال‌گرایی-اصلاح‌طلبی"، اکنون آنان به بهانهٔ آغاز "جنگ سرد جدید" با طناب پوسیدهٔ هراس‌افکنی در مورد نیروهای چپ، راه تازه‌ای را برای بقای خود گشوده‌اند. در این راه، آنان با بهره‌برداری از تاریخ‌نویسی جعلی، سم‌پاشی‌های هشتاد ساله علیه حزب تودهٔ ایران، و گرته‌برداری مبتذل از خبرها و تفسیرهای یکجانبه در رسانه‌های "لیبرال" کشورهای غربی در مورد جنگ در اوکراین، فعلاً در مورد مسائل و مشکلات داخلی کشور فلسفه‌بافی نمی‌کنند. برای مثال، اظهار نظرهای اخیر شاخدار و در واقع سطحی و مبتذل اشخاصی مانند صادق زیباکلام و احمد زیدآبادی در مورد مواضع اصولی جنبش چپ ایران در ارتباط با خطر آغاز "جنگ سرد جدید" به‌وسیلهٔ کشورهای ناتو، از یک سو- و در بهترین حالت- نشان دهندهٔ کم‌سوادی و ناآگاهی و سقوط توان نظری و تحلیلی آنهاست، و از سوی دیگر، نشان می‌دهد که آنان نیز- مانند سران رژیم ولایی- تا چه حد نگران رشد و رواج دیدگاه‌های نیروهای مترقی‌اند.

شایان توجه و مهم آنکه نیروهای دلبسته به استحاله‌پذیری "نظام" از یک سو، و بخش‌های اصلی جریان‌هایی که زیر تابلوی "چپ مدرن" و "چپ جدید" فعالیت می‌کنند از سوی دیگر، در تحلیل نهایی یک وجه مشترک مهم دارند و آن اینکه معتقدند: مشکل اساسی کشور در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نهفته است. به عبارت دیگر، به گمان آنان، هرگاه که "آمریکاستیزی" از سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی ایران حذف شود، مشکل اساسی کشور نیز حل می‌شود. در اینکه رژیم ولایی با ماجراجویی‌های خطرناکش در منطقه و در عرصهٔ بین‌المللی منافع ملی کشور را به خطر انداخته است حرفی نیست. این ماجراجویی‌ها و تنش‌زایی‌ها را باید متوقف کرد. اما باید توجه داشت که این سیاست‌های خارجی حاکمان اسلامی ایران، ناشی و برآمده از ماهیت رژیم ولایی است که برای قدرت‌نمایی "خلافت اسلامی" و بقا و "حفظ نظام" دست به ماجراجویی در عرصهٔ بین‌المللی می‌زند، در حالی که هر زمان که لازم بوده، با آمریکا (و دیگر قدرت‌های غربی و ارتجاعی) در سطح منطقه همکاری کرده است. جمهوری اسلامی ایران نه‌تنها حکومتی ضدامپریالیست نیست، بلکه به‌رغم داشتن ادعای مبارزهٔ "ضداستکباری" با آمریکا، در داخل کشور در سه دههٔ گذشته، الگوی اقتصادی کشور را با پشتیبانی "رهبری" و برای حفظ منافع کلان سرمایه‌داران بر مبنای نسخه‌های مورد نظر آمریکا و سرمایه‌داری جهانی بنا کرده است، و نه با هدف تأمین عدالت اجتماعی برای زحمتکشان کشور. روند مذاکرات در وین مؤید این واقعیت است که سران رژیم ولایی با عقب‌نشینی قدم به قدم از خواست‌هایشان مجبور به پذیرش شرایط اصلی آمریکا شده‌اند و اکنون یکی از موانع باقی مانده برای توافق نهایی، موضوع مهار کردن نیروی قدس سپاه و عملیات برون‌مرزی آن است.

در همین احوال، با آزاد شدن زندانیان دو تابعیتی در ایران در ازای پرداخت بدهی بریتانیا که ۴۳ سال به تعویق افتاده بود، رابطهٔ جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا در دو هفتهٔ گذشته یکباره و به‌سرعت وارد مرحلهٔ جدیدی شد. همچنین، در هفتهٔ اخیر مشخص بود که آمریکا نیز متحدان منطقه‌یی‌اش را به تعامل با سیاست‌های جدیدش در قبال جمهوری

ادامه در صفحه ۱۱

نگاهی آماری به نقض‌خشن و خونین حقوق بشر در ایران

سال ۱۴۰۰ سالی دیگر از ادامه نقض حقوق بشر در میهن ما بود. تحدید و تهدید مستمر حق آزادی اندیشه و بیان و امکانات ارتباطاتی ("طرح صیانت") ، افزایش فشار بر اقلیت‌های ملی و دگراندیشان، دسترسی نداشتن بخش بزرگی از جمعیت کشور به امکانات آموزشی و درمانی رایگان و همگانی، ادامهٔ نظارت استصوابی و انحصار در نمایندگی سیاسی، سرکوب اعتراض‌های مردمی، محاکمه و آزار کنشگران حقوق بشر و اعدام‌های گسترده به‌ویژه اعدام جوانان و نوجوانان، برخوردهای امنیتی با نهادهای مدنی و صنفی زحمتکشان و معترضان و حتا وکیلان مسالمت‌جو، معضل کودکان کار و پایمال کردن بنیادی‌ترین حقوق زنان، وضعیت بد زندانی‌ها و نابسامانی زندان‌ها به‌ویژه در شرایط شیوع ویروس کرونا در کشور، بدرفتاری با بازداشت شدگان و شکنجه‌های مکرر آنان به‌عنوان مجازات، در کنار محروم کردن زندانیان سیاسی- عقیدتی از دسترسی به امکانات پزشکی و تبعید زندانیان سیاسی و آزار و اذیت خانواده‌های آنان، همگی، نمونه‌هایی از نقض روزمره حقوق بشر و آزادی‌های دموکراتیک در کشور ما هستند. شایان توجه است که تنها در سه ماه زمستان، ۷۰ معلم بازداشت، احضار یا زندانی شدند. جاوید رحمان، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر در ایران، روز پنجشنبه ۲۶ اسفندماه ۱۴۰۰، پاسخگویی مقام‌های جمهوری اسلامی به جامعه جهانی در قبال نقض گستردهٔ حقوق بشر در ایران را خواستار شد.

به‌گزارش ۲۷ اسفندماه ۱۴۰۰ خبرگزاری هرانا، بر اساس داده‌های ۶۷۲۲ گزارش ثبت شده در مرکز آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، از اول فروردین‌ماه ۱۴۰۰ تا ۲۵ اسفندماه ۱۴۰۰، بازداشت ۱۷۴۳ شهروند در میهن ما مبنای عقیدتی و سیاسی داشته و ۱۴۱ بازداشت نیز در ارتباط با سبک زندگی افراد و شرکت در مهمانی‌های خصوصی بوده است. همچنین، می‌توان به ۱۰۴۷ مورد بازداشت در ارتباط با محدودیت آزادی بیان، ۲۲ مورد بازداشت افراد زیر ۱۸ سال، ۱۱۷ مورد از بازداشت کارگران و فعالان کارگری و اصناف، ۹۲ مورد از بازداشت فعالان در رسانه‌ها و فضای مجازی، ۶۴ مورد از بازداشت اقلیت‌های مذهبی، ۶ مورد از بازداشت زنان معترض و فعالین حقوق زنان، و ۳۷۰ مورد از بازداشت افراد با خاستگاه قومی (اتنیکی) اشاره کرد. هرچند اتهام ۳۴۷ تن از این بازداشت شدگان مشخص نیست، اما بر اساس نشانه‌ها و سابقه عمل نهاد امنیتی در مناطق مورداشاره این تعداد بازداشت در رسته حقوق قومی- ملی لحاظ شده است. همچنین ۱۱ تن به‌دلیل فعالیت در زمینه مدلینگ، موسیقی و رقص بازداشت شدند. از سوی دیگر بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی در سراسر کشور با صدور رأی در ۳۱۰ پرونده جمعاً ۱۲۷۶۰ ماه حبس تعزیری و ۵۵۶ ماه حبس تعلیقی برای متهمان عقیدتی- سیاسی صادر کرده‌اند. طی محاکمات مورداشاره علاوه بر حبس، جریمه‌های نقدی صادر شد که رقم کلی آن بالغ بر ششصد و شصت و هفت میلیون و دویست و پنجاه هزار تومان برآورد شده است. در مورد حقوق زندانیان در سال ۱۴۰۰، ۴۲ مورد ضرب و شتم زندانیان، ۲۴۸ مورد عدم رسیدگی یا محرومیت از خدمات پزشکی زندانیان، ۶۸ مورد انتقال غیرقانونی زندانی به سلول انفرادی، ۱۹۳ مورد اقدام به اعتصاب غذای زندانیان، ۹۳ مورد انتقال اجباری یا تبعید زندانیان، ۲۰۷ مورد تهدید و اعمال فشار به زندانی، ۱۵ مورد جلوگیری از ملاقات با زندانی، ۱۷ مورد شکنجه روحی و فیزیکی، ۲۱ مورد مرگ زندانی بر اثر بیماری، ۱ مورد خودکشی و ۱ مورد خودسوزی زندانی، ۵ مورد قتل زندانی توسط مأموران، ۹۳ مورد عدم دسترسی به وکیل، ۱۸۸۹ مورد نگهداری زندانی در محیط نامناسب، ۳۴ مورد اعتراف‌گیری، ۲۰۳ مورد عدم تفکیک جرائم زندانی و ۸۸ مورد محرومیت از مرخصی استعلاجی گردآوری شده است. هم‌چنین ۱۹۹ مورد بی‌خبری و ۲۷۰ مورد بلاتکلیف نگه داشتن بازداشت شدگان گردآوری شده است. صدور احکام قضایی امری تازه در دادگاه‌های رژیم "ولایت فقیه" نیست، طی چهار دهه گذشته دادسراهای جمهوری اسلامی نشان داده‌اند که قانون و رعایت قانون جایی در این دستگاه عریض و طویل نداشته و ندارد. در ادامه گزارش خبرگزاری هرانا آمده است: "طول سال ۱۴۰۰، مجموعاً ۲۰۳ شهروند هدف شلیک نیروهای نظامی قرار گرفتند که از میان آنان ۹۱ شهروند جان خود را از دست دادند. این آمار شامل جان باختن ۲۶ کولبر، ۱۳ سوخت‌بر، و ۵۲ شهروند عادی می‌باشد. ۱۱۲ شهروند نیز به‌واسطه شلیک بی‌ضابطه ارگان‌های نظامی مجروح شده‌اند که از این تعداد ۸۲ نفر کولبر، ۱۸ شهروند عادی و ۱۲ نفر سوخت‌بر هستند."

به‌جرئت می‌توان گفت که سران رژیم ولایی هیچ حقی برای دگراندیشان قائل نیستند و به‌گونه‌ای افسارگسیخته آزادی و امنیت مردم را پایمال می‌کنند، دیگر شهروندان کشور حق‌وحقوقی ندارند. در این ارتباط شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران، ۲۸ اسفند ۱۴۰۰، اعلام کرد: "درحالی به استقبال نوروز می‌رویم که زنانِ معلم در حبس هستند، زنان شجاعی چون ناهید فتحعلیان، زینب همرنگ، عالیه اقدام‌دوست، معصومه عسگری، و هاله صفرزاده که تن به شرایط موجود ندادند و برای تحقق آزادی و برابری رنج زندان را به جان خریدند." درباره حقانیت فرهنگیان، آقای عزیز قاسم‌زاده، در کانال تلگرامی شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران، در همان تاریخ، می‌نویسد: "چه سرنوشت غم‌انگیزی برای قومی رقم خورده که شهروندانش نه به اتهام عبور از قانون که به اتهام دعوت به بازگشت به قانون به میز محاکمه کشیده می‌شوند و وقتی قرار است همراهانی در حمایت از داعی، پا به صحنه گذارند، با ردای دنائت و جامه‌ی شناعت، قامت ناساز رذالت را به سوزن خباثت می‌دوزند و به مِقراض خیانت می‌برند و حق را باطل جلوه می‌دهند و از شهروند توقع رعیت بودن دارند و از رعیت جز اطاعت نجویند و در ملک‌داری مُنقاد را عزیز و نَقاد را در حَضیض می‌نشانند." در جمهوری اسلامی ایران، مردم میهن ما در زندگی روزانه‌شان در معرض هزار تیر بلا هستند. در در ایران تحت حکومت ولایی و در شرایط ادامهٔ خفقان و بحران ژرف اقتصادی - اجتماعی، تورم و گرانی سرسام‌آور، بیکاری چندمیلیونی زحمتکشان، بی‌مسکنی، بی دارویی و انواع کاستی‌ها و کمبودها ازچه کسی می تواند از امنیت شخصی و آزادی برخوردار باشد؟ در ادامه گزارش شورای هماهنگی فرهنگیان که به‌مناسبت یورش تلخ شنبه سرکوب و بی‌شرمی در شهرستان رودسر، در ۲۱ اسفندماه ۱۴۰۰، منتشر شده، آمده است: "روزی که عمله‌ی استبداد، جنبش فهیم فرهنگی را با حرکت سقیم سرهنگی پاسخ داد و برای سرکوب معلم، یگان ویژه را بسیج کرد و لشکری از هتاکان و فحاشان ردای شومی پوشیده را، برای یورش به درویشان بی قبای تعلیم و تربیت به خیابان‌های شهر گسیل کرد و دو نهاد دادگستری و آموزش‌وپرورش را تعطیل کرد و چهره شهر را مخدوش و سفیران تعلیم و تربیت را مضروب و دفتر دانش را مصلوب و هر شهروند حاضر را سرکوب کرد."

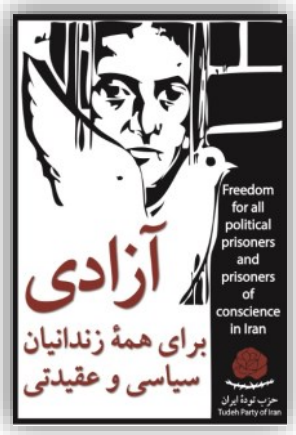

در جمهوری اسلامی، به بهترین فرزندان ایران‌زمین به‌خاطر پایبندی به اندیشه‌های آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه و مردم‌دوستانه‌شان در معرض هجوم قرار می‌گیرند و بی‌امان ضرب و شتم می‌شوند یا به شکنجه‌گاه‌ها و دخمه‌های تنگ و تاریک سلول‌ها انداخته شده و به‌طرزی وحشیانه و غیرانسانی شکنجه می‌شوند. جمهوری اسلامی در بوق‌های تبلیغاتی‌اش حقوق بشر در همهٔ کشورها را زیر علامت سؤال می‌برد و ادعا می‌کند که تنها حقوق بشر "راستین" در جمهوری اسلامی حاکم است! روز یکشنبه ۲۹ اسفندماه ۱۴۰۰، پسر شکرالله جبلی، زندانی دوتابعیتی ایرانی- استرالیایی در شبکه‌های اجتماعی از جان باختن پدرش در زندان اوین خبر داد. پیش‌تر سازمان عفو بین‌الملل در بیانیه‌ای نسبت به شرایط جسمانی این زندانی دوتابعیتی ۸۲ ساله هشدار داده و خواستار آزادی او شده بود.

عمادالدین باقی، فعال ایرانی حقوق بشر، در این باره می‌نویسد: "فارغ از اینکه این دو تابعیتی‌ها ایرانی و اهل این سرزمین‌اند، هم‌وطن ما هستند و با آنان به‌عنوان بیگانه رفتار می‌شود و فارغ از اینکه اتهامشان چیست و درست هست یا نیست، اساساً پرسش این است که طبق کدام وجدان، اخلاق، قانون و شرع، یک آدم ۸۲ ساله را می‌شود در زندان نگه داشت؟ در اغلب کشورها و در خود ایران، سالخوردگی، مشمول قانون عدم تحمل کیفر است. اصولاً در قوانین دنیا و در فقه سنتی و قوانین کنونی ایران، برخی سنین و یا بیماری و نیز مشکلات روانی ازجمله دلایل رافع کیفر هستند." آمارهای اعلام شده از سوی گزارشگران حقوق بشر و نهادهای مردمی حکایت از آن دارد که رویدادهای ضد انسانی جاری در زندان‌های کشور و واقعیت‌های تلخ زندگی توده‌های مردم در زندانی بزرگ‌تر، به‌وسعت تمام کشور، مردم میهن ما را در منگنه‌ای از رنج و عذاب می‌فشارد و دروغ بودن ادعاهای دولتمردان رژیم در زمینهٔ رعایت حقوق بشر را اثبات می‌کند و نیازی به شرح‌وبسط اضافی ندارد.

مجیز گویی رهبر رژیم درباره مرگ یک جنایتکار

بر اساس گزارش خبرگزاری ها حکومتی محمد محمدی‌نیک (محمد درون‌پرور) معروف به محمدی ری‌شهری حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب و اولین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی که ریاست بیدادگاه های رژیم بر ضد افسران توده ای را عهده دار بود، در سن ۷۶ سالگی در تهران مُرد. علی خامنه‌ای ولی فقیه رژیم در پیامی که به این مناسبت صادر کرد ری شهری را شخصیت کم‌نظیری با »مجاهدت‌های متنوع «در عرصه علمی، اخلاقی، انقلابی، سیاسی، اداری اعلام کرد و نوشت: "برای کسانی که از تقوا و سلامت نفس و مجاهدت مستمر این روحانی انقلابی باخبرند، فقدان وی ضایعه‌ای تلخ و اندوهبار است."

بر اساس برخی اسناد موجود ری شهری از جمله سازمان دهندگان اصلی قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ بود که به دستان جلادانی همچون حسینعلی نیری، مرتضی اشراقی، مصطفی پورمحمدی، ابراهیم رئیسی، محمد مقیسه، علی رازینی، علی فلاحیان، علی مبشری، غلامحسین محسنی اژه‌ای، علیرضا آوایی، داوود لشکری، مجتبی حلوایی، مجید ضیایی، مجید ملاجعفر، فاتحی در شهرهای مختلف به اجرا گذاشته شد.

در جریان برگزاری بیدادگاه افسران توده ای به ریاست ری شهری رفقا: ناخدا بهرام افضلی، فرمانده نیروی دریایی و فاتح نبردهای خلیج فارس، سرهنگ بیژن کبیری، فرمانده نامدار ارتش و فاتح عملیات جنوب و شکستن محاصره آبادان، سرهنگ هوشنگ عطاریان، فاتح عملیات غرب کشور و مشاور وزیر دفاع و مسلط ترین افسر وقت ارتش ایران به دانش نظامی، سرهنگ حسن آذرفر، استاد دانشکده افسری و فرمانده پرسنلی نیروی زمینی و از برجسته ترین افسران وقت ارتش ایران، شاهرخ جهانگیری، عضو رهبری حزب و از کادرهای سازمان حزبی نوید، فرزاد جهاد، کادر مجرب و قهرمان شکنجه گاه کمیته مشترک، ابوالفضل بهرامی نژاد، پژوهشگر و مبارز وفادار توده ای، محمد بهرامی نژاد، از کادرهای با تجربه و غلام رضا خاضعی و خسرو لطفی، کادرهای سازمان حزبی نوید، به اتهام بی پایه و اساس "جاسوسی"، محاکمه و به اعدام محکوم کرد. رفیق افضلی در سخنرانی اش در بیدادگاه رژیم جمهوری اسلامی از جمله گفت: "در رژیم گذشته با پوست و گوشت و استخوان خودم فساد، ظلم و محرومیت را در جامعه ایران احساس کرده بودم. برای خودم چنین تحلیل می‌کردم که برای فائق آمدن بر مشکلات و برای اینکه جامعه به طرف یک تعادل، به طرف یک قسط پیش برود، لزوم یک حزب چپ ... که انگیزه‌های خدمت اجتماعی یکسان برای افراد جامعه را داشته باشد، برای مملکت ما ضروری است، تا با مطرح کردن شعارهای مردمی و با اعلام نقطه ضعف‌ها، با ارائه راه حل‌ها، خدماتی را بتواند به جامعه انجام دهد."یکی دیگر از مسایل تکان دهنده در مورد "سجایای اخلاقی" این جانور انسان نما و "مجاهد" رژیم حاکم ازدواج اجباری او با دختر ۹ ساله مشکینی بود که با اصرار ری‌شهری و وساطت چند روحانی دیگر پس از استخاره مشکینی این "وصلت" که در همه کشورهای جهان جرم تجاوز به کودکان محسوب می شود، سر می گیرد. ثنای فرد جنایتکاری که جرم تجاوز به کودکان را نیز با خود دارد، توسط ولی فقیه و رهبر رژیم نه تنها تعجب آور نیست بلکه نماد روشنی از ماهیت عمیقاً ضد انسانی رژیم و رهبران آن است که میهن ما را به تاریکی هزاره ها کشیده و با چنین فاجعه ای رو به رو کرده است.

از فردا بیا

در دل بهار زمستان است
امروز
اندوه بلند گیسوانش
پوشیده از برف به روی برف
نگاه آهو واره چشمانش
درمانده ی پرسشی بی پاسخ از تنهایی ستاره های آسمان
و آه کبود لبانش
داغ یخ بسته ی کتاب ها حرف به روی حرف
در دل بهار زمستان است امروز

***

گذشته ها گذشت
هرسالش تنها در متن یک فصل: زمستان
آه
اگر می آیی
از فردا بیا
با یک دستت خورشید و با دست دیگرت ماه
بگذار از فراز آفتاب طراوت گیسوان رهای باد و باران
بروبد و بشوید این زمین شخم خورده اما
یله در خون را
چنان تا که بذر سینه های به سرب نشسته ی توده ها
بروید و ببالد آزاد
با بهاران
در هوای تازه
به یاد یاران
بگذار
مهتاب هم از شکاف شب
آهوی گم کرده راه را چراغ بگیرد
لحظه به لحظه
تا به سر منزل مقصود
تا آن صبحگاه دوردست آرزوها
که پروانه ها
به روی گلها
بوسه میزنند صبح " صلح و زندگی " را

***

آه آری
از دیروز من
ما
به فردا
نمی رسیم
اگر بهار در دل فرداست
از فردا بیا
بگذار منهم امروز
فراموش کنم که در دل بهارم
زمستان است
هنوز

روزبه
۲۹ اسفندماه ۱۴۰۰

سارا بلوم راسکین از نامزدی‌اش برای عضویت در هیئت‌مدیرهٔ بانک مرکزی ایالات‌متحده انصراف داد

نوشتهٔ جین مایر، ۱۵ مارس ۲۰۲۲/ ۲۴ اسفندماه ۱۴۰۰

نامزد پیشنهادی بایدن به‌این سبب که اقدام برای کاستن از تغییرات آب‌وهوایی ازجمله روی آوردن به منابع تجدیدپذیر انرژی را آشکارا تشویق کرده بود واکنش شدید صنایع قدرتمند نفت، گاز، و زغال سنگ آمریکا را موجب شد.

سارا بلوم راسکین در رویارویی با آنچه "حمله‌های بی‌امان از سوی برخی قدرت ها" نامید که مخالف تأیید صریح او که تغییرات اقلیمی می‌توانند برای ثبات اقتصادی تهدیدی باشند، طی نامه‌ای به رئیس‌جمهور جو بایدن از نامزدی خود برای نایب‌رئیسی هیئت‌مدیرهٔ "بانک مرکزی" کناره‌گیری کرد. راسکین خاطرنشان کرد که در چند هفتهٔ اخیر اعضای جمهوری‌خواه کمیتهٔ بانک‌ها در مجلس سنا، نامزدی او و چهار گزینه دیگر بایدن برای مدیریت بانک مرکزی، از جمله انتصاب مجدد رییس فعلی آن، جرومی پاول، را به‌گروگان گرفته‌اند. راسکین طی تفسیری در سپتامبر/ شهریور- مهرماه گذشته پیشنهاد کرد که بازرس‌ها باید "از خود بپرسند چگونه می‌توانند از ابزارهای فعلی‌شان برای ایجاد انگیزه در انتقال سریع، منظم، و عادلانه سرمایه‌گذاری در منابع غیرهسته‌ای و سازگار با محیط زیست استفاده کنند". او صرفاً به موضع‌گیری مدیران بانک‌های مرکزی مهم و اقتصاددانان ارشد در سراسر جهان اشاره می‌کرد، اما تشویق او به روی آوردن بالقوه به منابع سالم‌تر انرژی و ابراز امیدواریش در این زمینه واکنش شدید صنایع قدرتمند نفت، گاز، و زغال‌سنگ آمریکا را برانگیخت. کناره‌گیری او از نامزدی عضویت در هیئت‌مدیرهٔ بانک مرکزی، با وجود تورم شدید اقتصادی و معضلات فزاینده خارجی جاری، احتمالاً سنا را قادر می‌سازد تا بقیه لیست نامزدهای بایدن برای بانک مرکزی را تأیید کند. این امر ولی قدرتمندترین بانک مرکزی جهان یعنی بانک مرکزی ایالات‌متحده را وامی‌دارد تا با علم به فاجعه‌های زیست‌محیطی پیش‌بینی شده از سوی دانشمندان آن‌ها را نادیده بگیرد. سرنوشت بلوم راسکین روز دوشنبه مشخص شد، هنگامی که جو مانچین، سناتور دموکرات ویرجینیای غربی، خاطر نشان کرد که با تأیید [نامزدی] او مخالفت خواهد کرد زیرا راسکین "نتوانسته به نگرانی‌های من در مورد اهمیت حیاتی سیاست‌های سرمایه‌گذاری به‌منظور رفع نیازهای حیاتی انرژی کشورمان به‌طرزی رضایت‌بخش پاسخ دهد." ثروت خانوادگی مانچین عمدتاً از فروش زغال سنگ به‌دست آمده و در برههٔ زمانی کنونی هم درآمدش از منافع سوخت‌های فسیلی بیش از هر سناتور دیگری بوده است. همه اعضای جمهوری‌خواه کمیته بانک‌های مجلس سنا نیز از منافع سوخت‌های فسیلی درآمد داشته‌اند. این افراد در طول دوران کاری سیاسی‌شان از تولیدکنندگان آلاینده‌های کربنی که به تشدید پدیدهٔ تغییرات آب‌وهوایی منجر می‌شود درمجموع بیش از ۸ میلیون دلار دریافت کرده‌اند. با توجه به این که میزان برتری دموکرات‌ها در مجلس سنا فقط یک رأی است، مخالفت مانچین حذف نامزدی بلوم راسکین را موجب شده است و او را به کسب رأی از میان جمهوری‌خواهان مجبور کرده است، به ویژه اینکه پس از مخالفت سوزان کالینز، نماینده ماین، در روز دوشنبه، موفقیت این کسب رأی بعید به‌نظر می‌رسید. سارا بلوم راسکین، استاد حقوق در دانشگاه دوک، چهره‌ای جدید یا آزمایش داده نشده در صحنه اقتصاد ملی نیست. او پیش از این دو بار و به‌اتفاق آرا از سوی مجلس سنا به سمت‌های برتر اقتصادی منصوب شده است. او از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ / ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۳ در مقام یکی از اعضای شورای حکام بانک مرکزی و معاون وزیر خزانه‌داری در دوره اوباما خدمت کرده است.. نامزدی قبلی او برای عضویت در هیئت حکام بانک مرکزی از حمایت گسترده بانک‌ها برخوردار بود. او در نامه‌اش به بایدن خاطرنشان کرد که ولی این بار تفاوت این بوده است که "نظرات صریح عمومی من در مورد تغییرات آب‌وهوایی و هزینه‌های اقتصادی مرتبط با آن" به موضوع مورد اختلاف در بین جمهوری‌خواهان در کمیته بانک‌ها تبدیل شده بود. او در این نامه افزود: "نظر من چنین بوده و هست که خطرات ناشی از تغییرات آب‌وهوایی باید به لیست خطرات جدی‌ای که بانک مرکزی درنظر گیرد باید اضافه شود. زیرا وظیفه این بانک تضمین ثبات و انعطاف‌پذیری اقتصاد و سیستم مالی ما است (متن کامل

نامه بلوم راسکین در زیر آمده است). سارا بلوم راسکین در نامه‌اش می‌نویسد: "این موضع‌گیری‌ای جدید یا رادیکال نیست. سال‌هاست که وزارت دفاع به‌طور سیستماتیک خطرهای استفاده از منابع انرژی برای تغییرات اقلیمی را تجزیه‌وتحلیل می‌کند و استراتژی‌های کاهش استفاده از آن‌ها به‌منظور مقابله با تغییرات اقلیمی را توسعه می‌دهد. بانک‌ها و شرکت‌های بیمه، جنبه‌های مالی رویدادهای شدید آب‌وهوایی را در برنامه‌های‌شان گنجانده‌اند. کشاورزان، دامداران، و دیگر مشاغل در سراسر کشور، برای انطباق با سیل‌های شدید، طوفان‌ها، بالا آمدن سطح آب دریاها و آتش‌سوزی‌های جنگلی می باش درحال تلاشند. بانک‌های مرکزی در سراسر جهان اقدام‌هایی را در این زمینه آغاز کرده‌اند. رئیس بانک مرکزی، پاول، تشخیص داده است که تغییرات اقلیمی را به‌منزلهٔ خطری مهم در فرایند مدیریت‌ها باید قرار داد. نادیده گرفتن این واقعیت‌ها که هر روز در سراسر این کشور به‌چشم می‌خورند از جانب هر مدیر، تخلفی فاحش از انجام وظیفه است."

بلوم راسکین خاطرنشان می‌کند که مخالفانش به‌جای بررسی صریح آمادگی بانک مرکزی در مقابله با خطرهای اقلیمی درگیر "حمله‌های بی اساس انحرافی بر ضد روش کاری و شخصیت من" شده‌اند. پت تومی، عضو جمهوری‌خواه کمیته بانک‌ها در مجلس سنا از ایالت پنسیلوانیا، حمله به بلوم راسکین و متهم کردن او به کافی نبودن پاسخ هایش به بیش از صد سؤال را رهبری کرد. بسیاری از این سؤال‌ها به دوران خدمت او در مقام مدیر یک تراست در کلرادو مربوط بود. پت تومی بدون ارائهٔ هیچ مدرک قانع کننده‌ای و به‌طورضمنی اشاره کرد بلوم راسکین با استفاده از مقامش در بانک مرکزی، فراهم کردن تسهیلات و سوءاستفادهٔ یک تراست را موجب شده است (این اتهام‌ها که با انکار بلوم راسکین روبرو شدند پس از تحقیقات بیشتر باطل اعلام شدند). مخالفت با راسکین را از آن پس گروهی محافظه‌کار از عوامل "پول سیاه"۱بر عهده دارند که خود را "بنیاد پاسخگویی آمریکا" می‌نامد و از سوی مدیر سابق ستاد انتخاباتی تد کروز، جمهوریخواه تگزاس و رقیب پیشین ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ / ۱۳۹۵ تأسیس شده است. "بنیاد پاسخگویی آمریکا" شاخه‌ای دیگر از گروه "پول سیاه" دیگری به‌نام" مؤسسهٔ مشارکت محافظه‌کار" است که مارک میدوز، رئیس سابق دفتر دونالد ترامپ، اندکی پس از ترک کاخ سفید به‌آن پیوست. هر دو سازمان، طبق قوانین مالیاتی و به‌دلیل اینکه به‌عنوان سازمان‌هایی خیریه به‌ثبت رسیده اند بنابراین نمی‌توانند به‌طورقانونی در مبارزات سیاسی شرکت کنند. بااین‌همه، در سال ۲۰۲۱/ ۱۴۰۰ کمیتهٔ غیررسمی انتخاباتی (PAC)ترامپ، زیر نام "آمریکا را حفظ کنیم"، مبلغ یک میلیون دلار به "موسسهٔ مشارکت محافظه‌کار" مارک میدوز اهدا کرد. شلدون وایت هاوس، سناتور دموکرات از رودآیلند، اعلام کرد که "این کارزار از سوی صنایع سوخت فسیلی بر ضد سارا بلوم راسکین به‌جرم گفتن حقیقت در مورد خطرهای پخش کربن در محیط زیست برپا شده است، و این صنایع، همچون همیشه، در پشت گروه‌های جعلی جرائم خود را پنهان می‌کنند."

---

۱. در ایالات‌متحده "پول سیاه" به مخارج سیاسی‌ای از سوی سازمان‌هایی غیرانتفاعی اشاره دارد که به‌افشای نام اهداکنندگان پول‌شان ملزم نیستند. چنین سازمان‌هایی می‌توانند کمک‌های مالی‌ای نامحدود از شرکت‌ها، افراد، و اتحادیه‌ها دریافت کنند. به‌این‌ترتیب، کمک کنندگان آن‌ها می‌توانند بودجه را برای تأثیرگذاری بر انتخابات خرج کنند بدون اینکه رأی دهندگان بدانند این پول از کجا آمده است.

ادامهٔ ناتوی دیگری امکان ...

شکل گرفته است، به یکباره تغییر کرد.
نخست اینکه بلافاصله وزن و اهمیت بیشتری به مذاکراتی داده شد که از زمان آغاز تهاجم بین طرف‌های دیگر در جریان بوده است. او با این کارش موضع انترناسیونالیست‌های اصولی چپ در بریتانیا را تأیید کرد که "ائتلاف جنگ را متوقف کنید" به بهترین وجه آن را بیان کرده بود؛ و آن اینکه: گسترش ناتو عامل اصلی تنش‌هایی بود (و است) که به جنگ منجر شد.
به این ترتیب بود که دسته‌هایی از چپ‌گرایان سابق که خواست‌هایشان شامل طولانی‌تر کردن جنگ است، در چشم به هم زدنی دچار سرگیجه و سردرگمی شدند. درست در هنگامی که زلنسکی موضوع عضویت اوکراین در ناتو را از دستور کار خارج می‌کند و راه برای حل‌وفصل مسئله از طریق مذاکره باز می‌شود، پل میسون، [تحلیلگر رسانه‌یی و] رهبر خودخواندهٔ چپ‌های جنگ‌طلب بریتانیا، از دولت‌های غربی که به اوکراین اسلحه می‌فرستند و داوطلبان بین‌المللی را تشویق می‌کنند به ارتش اوکراین بپیوندند، حمایت می‌کند. و البته این موضع‌گیری او ظاهراً بخشی از بستهٔ "همبستگی" است که شامل کاهش یا بخشودگی بدهی‌ها و ارسال کمک می‌شود.
میسون در اشاره به سیاست طبقاتی پیچیدهٔ اوکراین می‌گوید که این "به معنای حمایت بی‌برو‌برگرد و غیرانتقادی از دولت زلنسکی، یا از استراتژی خصوصی‌سازی آن، یا از اتحادهایش با الیگارش‌های اوکراینی، یا از قوانین ضددموکراتیک آن دولت نیست. بلکه به معنای تبدیل کردن مقاومت به جنبشی برای عدالت اجتماعی در اوکراین جدید است."
اینکه چگونه می‌شود به این هدف رسید، آن هم زمانی که درست چند روز بعد از اعلام نظر زلنسکی در مورد عضویت در ناتو، او همهٔ حزب‌های مخالف و چپ‌گرای کنونی اوکراین را ممنوع کرد (حزب‌های سوسیالیست و کمونیست هم که چند سال پیش ممنوع شده بودند)، همچنان مبهم باقی مانده است.
پل میسون به‌جای توضیح دادن این موضوع، مقاومت انفعالی، اعتصاب، خرابکاری در فعالیت نیروهای اشغالگر، و در صورت امکان، مقاومت مسلحانه را پیشنهاد می‌کند. او می‌گوید چنین پیشنهادهایی می‌دهد چون "کاملاً ممکن است که اوکراین سرمایه‌دار و دموکراتیک بتواند مردم خود را در جنگ مقاومتی برای فلج کردن ارتش‌های پوتین بسیج کند، اما ایدهٔ مقاومت اجتماعی دگرگون کننده هم اکنون در آن کشور وجود دارد."
اینکه در اوکراین امروزی دقیقاً کدام نیروها ممکن است مسلط شوند- در اوکراینی که تشکل‌های مسلح ناسیونالیستی راست‌گرا و نئونازی در دستگاه‌های فشار دولت، یعنی در پلیس، پلیس مخفی، و نیروهای نظامی حضور دارند، تشکل‌هایی که یک دهه است مشغول حمله‌های مسلحانه به استان‌های شرقی سرزمین ملی اوکراین هستند- جای بحث و تردید دارد. این روزها مجموعه‌ای ناخوشایند از جهادگران تغییر کاربری یافته، سربازان بریتانیایی فراری، نیروهای ویژه سابق ناتو، و مزدوران گوناگون در قالب نیروهای کمکی ضد پوتین در حال شکل‌گیری است.
آنچه را این افراد از اولین برخورد خود با ارتش روسیه گزارش می‌دهند، در نظر بگیرید. این افراد که خود را "رامبو" و "قهرمان شکست‌ناپذیر" آمریکایی می‌بینند، و ذهنشان غرق در خیال‌پردازی‌های هالیوودی است که در آنها روستاییان و چوپان‌های مسلح به مسلسل آ.ک.۴۷ از گروه‌های کاملاً مسلح و مجهز زبده‌ای شکست می‌خورند که از برتری هوایی کامل، پشتیبانی تدارکاتی همه‌جانبه، ارتباطات پیشرفته، و تخلیه سریع مجروحان برخوردارند، در واقعیت دقیقاً با چنین نیروی نظامی آموزش دیده، مجهز به زره‌پوش، دارای امکانات ارتباطات برتر، و برخوردار از پشتیبانی هوایی مؤثر روبه‌رو می‌شوند. این نیروهای مزدور به‌جای اینکه با آتش سلاح‌های کوچک پراکنده و بمب‌های دست‌ساز روستاییان روبه‌رو شوند، خود را با نیروی نظامی مدرنی روبه‌رو می‌بینند. در مواردی که این لژیونرهای خارجی قادر باشند از دید حامیان و نگهبانان نظامی ناتویی و اوکراینی خود بگریزند، گروه گروه از جبهه فرار می‌کنند.
موشک‌باران محل تجمع آنها در نزدیکی مرز لهستان درسی بود به آنها دربارهٔ جنگ‌های قرن بیست و یکم. این جنگ جای آماتورها نیست. و آن دسته از چپ‌گرایان متوهّم که ممکن است جلب و جذب فرماندهی قرن بیست و یکمی پل میسون شوند، باید بفهمند که خدمت سربازی و رفتن به جبهه در کشور امروزی اوکراین فقط شاید تا حدّ کمی شبیه به جنگ داخلی اسپانیا باشد.
فراخوان میسون به مقاومت مسلحانه، به‌جای اینکه گردانی بین‌المللی را گرد آورد [از آن نوع که در جنگ داخلی اسپانیا علیه فرانکو جنگید]، در این مورد خاص به طور عمده ائتلافی بین‌المللی از نابخردان و فاشیست‌ها را جذب می‌کند. اینها اگر هم بتوانند خدمتی کنند، در کنار نازی‌های گردان آزوف است. در واقع، گزارش شده است که الیور لاوین-اورتیز کانادایی، "تک‌تیرانداز برتر جهان" که شهرت خود را در افغانستان، سوریه، و عراق به دست آورده است، فقط ۲۵ دقیقه در محل استقرار خود در ماریوپول دوام آورد.
ایدهٔ همبستگی میسون به‌واقع حمایت از تحریم‌های ناتو بر مردم روسیه و بلاروس است که "برای فلج کردن توانایی کشور در جنگ، و بازداشتن پوتین از ادامهٔ اشغال" طراحی شده است.
پیامد این تحریم‌ها- با حمایت به‌اصطلاح "جامعهٔ بین‌المللی" که بخش گسترده‌ای از آفریقا، آسیا، و آمریکای لاتین را شامل نمی‌شود- این است که روسیه و چین هم اکنون با بخش بزرگی از کشورهای "جنوب" جهان در حال همکاری‌اند تا نظام جدیدی از مبادلات بین‌المللی ایجاد کنند، که مانعی در برابر موقعیت سرکردگی دلار در تجارت جهانی خواهد بود.
پیامد دوم این است که روس‌ها، از جمله کسانی که از دستگاه امنیتی پوتین فرار می‌کنند، نمی‌توانند به حساب‌های PayPalخود دسترسی داشته باشند یا از کارت‌های اعتباری خود استفاده کنند مگر اینکه به سیستم‌های بسیار محبوب رقیب چینی روی آورند که چنین خدماتی ارائه می‌دهند.
اما مخاطبان میسون، طبقهٔ حاکم ما و خدمتکاران و کاتبان آنها نیستند. وقتی این افراد به رواج اصطلاح "امپریالیست" و مفهوم آن اعتراف می‌کنند، هشدارهای خطر را نمی‌بینند. مخاطب مورد نظر میسون "چپ"ی است که بر اثر جنگ‌های پی‌درپی امپریالیستی رادیکال شده است؛ جنگ‌هایی که برخی از آنها زیر پرچم ناتو صورت گرفته است و برخی دیگر نه.
نتیجهٔ دیدگاه‌های او، ساده‌سازی سرشت درگیری به مناقشهٔ بین امپریالیستی در اوکراین است تا سرشت امپریالیسم غربی را پنهان و ابزارهای نظامی آن را زیباسازی کند. به این ترتیب، او درگیری‌های کنونی در خاک اوکراین را "درگیری نهادینه" بین ائتلافی از "دو دیکتاتوری سرمایه‌داری امپریالیستی متحد" [چین و روسیه] و "غرب لیبرال-دموکراتیک" تصویر می‌کند.
در مورد ماهیت شیوهٔ تولید در چین بحث‌ها و تفاوت‌نظرهایی وجود دارد، اما فقط کسانی که هیچ‌چیز از مقوله‌های تحلیلی مارکسیستی نمی‌دانند آن شیوهٔ تولید را با شیوهٔ تولید در دولت الیگارش‌های سرمایه‌داری غارتگر پوتین یکسان می‌گیرند. از دید میسون، "اولویت فعال قشر ممتاز سیاسی و اقتصادی غربی، حاکمیت قانون، علم، روند دموکراتیک، و حقوق بشر جهانی، و دلبستگی فعال به آن است." ابرقهرمان ما ضمن اینکه از طبقهٔ حاکم ستایش می‌کند، با اصرار می‌گوید که "هیچ ترک مخاصمه‌ای در جنگ طبقاتی" نمی‌تواند باشد. ما می‌توانیم "مخالف کاهش هزینه‌ها[ی تأمین اجتماعی دولت]، قوانین سرکوبگرانه، برخوردهای نژادپرستانه با پناهندگان و مهاجران، و هر تلاشی به منظور استفاده از این وضعیت برای اعمال محدودیت برای آزادی‌های مدنی" باشیم. به این ترتیب، در حالی که ما مجاز به پیگیری جنگ طبقاتی علیه طبقهٔ حاکم مطیع قانون، علم‌دوست، و دموکراسی‌دوست هستیم که به حقوق بشر جهانی دلبسته است، آقای میسون جبهه جدیدی را در مبارزهٔ طبقاتی به ما پیشنهاد می‌کند. می‌توانیم ناتو را به مثابه ائتلافی صرفاً دفاعی، با محدودیت‌های روشن برای عملیات "خارج از منطقه" بازآرایی کنیم، و ماشین‌های امنیتی و نظامی حرفه‌یی زیر سلطهٔ راست‌گرایان غرب را دموکراتیک کنیم."
پل میسون به این "ناتوی دیگری ممکن است" اضافه می‌کند: "اتحادیهٔ اروپای دیگری ممکن است" که در آن قارهٔ ما "تا سال ۲۰۲۷ در تأمین مواد غذایی، انرژی، و فناوری نظامی خودکفا می‌شود."
شاید نویسندهٔ متنی که می‌خوانید نمی‌تواند این فرمول‌بندی‌ها را "از دیدگاه مارکسیستی" درک کند، اما آیا به نظر نمی‌رسد که پل میسون با این پیشنهادهایش، از ما، ملت‌های ائتلاف غربی، می‌خواهد که در همین بازهٔ زمانی کوتاه، دولت‌های بورژوایی را که در زیر حکومت آنها زندگی می‌کنیم متقاعد کنیم که از جنگ‌های درنده‌خوی خود دست بردارند، و سازمان‌های پلیسی، نظامی، و اطلاعاتی خود را تغییر سمت‌گیری دهند تا بدون توسل به زن‌ستیزی، نژادپرستی نهادینه، مخالفت شدید با سندیکاها و دگرباشان، به مردم خدمت کنند؟
آیا محدود کردن الیگارش‌های کشورهایمان، افزایش حمایت از کارگران و حقوق سندیکایی، درآوردن بانک‌ها و خدمات دولتی به مالکیت عمومی، تأمین و نهادینه کردن کنترل کارگران بر صنایع و شرکت‌های دارویی بزرگ- آن هم در چنین بازهٔ زمانی کوتاه- خیالی و دور از دسترس نیست؟
آیا دستیابی به توافقی هم‌زمان در مورد تمام اینها در همهٔ کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا، و هم‌زمان، تلاش برای اینکه دیگر اعضای ناتو که عضو اتحادیهٔ اروپا نیستند، مانند آمریکا و کانادا، اقدام‌های مشابهی برای دموکراتیک کردن تصمیم‌گیری نظامی کنند، خواست زیادی و دور از ذهنی نیست؟
در جهان رؤیایی میسون، "استقلال استراتژیک" برای اروپا مستلزم "اجرای برنامهٔ سرمایه‌گذاری دولتی عظیم و بر پایهٔ افزایش بدهی دولت، با اثر بازتوزیع بار مالی تسلیح مجدد و کربن‌زدایی به دوش ثروتمندان است."
اجازه دهید برای یک لحظه معنای "تسلیح مجدد" در برههٔ کنونی را کنار بگذاریم؛ برهه‌ای که جنگ اوکراین هم اکنون بستری برای توجیه هزینه‌های عظیم تسلیحاتی فراهم

ادامه در صفحه ۱۱

ادامهٔ یمن - جنگی که نباید

در ژوئن سال ۲۰۱۹/ خرداد- تیرماه ۱۳۹۸، دادگاه تجدیدنظر انگلستان صدور مجوز تسلیحات از سوی دولت بریتانیا برای نیروهای ائتلاف به‌رهبری عربستان سعودی به‌منظور استفاده در یمن را- بدون بررسی اینکه آیا حوادث رخ داده به‌منزله نقض "حقوق جهانی بشردوستانه" بوده است یا خیر- اقدامی غیرقانونی خواند. این رأی در پی دادخواستی از سوی "سازمان کارزار علیه تجارت تسلیحات" بود که به‌دستور دادگاه به دولت منجر شده بود که بنا بر آن هیچ مجوز جدیدی برای صدور تسلیحات به عربستان را نباید تصویب کند و تصمیم‌های مربوط به مجوزهای موجود را مجدداً بررسی و به‌صورت قانونی اتخاذ کند.

در ژوئیه ۲۰۲۰/ تیر- مردادماه ۱۳۹۹ دولت بریتانیا اعلام کرد که فروش تسلیحات را از سر خواهد گرفت. لیز تراس، وزیر امور تجارت خارجی وقت که هم‌اکنون وزیر امور خارجه است، در بیانیه‌ای کتبی به مجلس عوام اعلام کرد که دولت بررسی‌های لازم در حکم دادگاه تجدیدنظر را به‌پایان رسانده و تشخیص داده است که هرگونه نقض "حقوق جهانی بشردوستانه" اتفاقی و به‌ندرت بوده است. در اکتبر ۲۰۲۰/ مهر - آبان‌ماه ۱۳۹۹، "سازمان کارزار علیه تجارت تسلیحات" دادخواست بازبینی جدیدی را در مورد قانونی بودن تصمیم دولت در تمدید فروش تسلیحات آغاز کرد. در آوریل /۲۰۲۱ فروردین- اردیبهشت ۱۴۰۰، به این سازمان اجازه داده شد که درخواست تجدیدنظر را در دیوان عالی مطرح کند. جلسه رسیدگی به این دادخواست احتمالاً در اواخر سال جاری برگزار خواهد شد. بسیاری از نیروهای مردمی از کارزار حقوقی موفق "سازمان کارزار علیه تجارت تسلیحات" برای به‌چالش کشیدن موضع دولت بریتانیا حمایت می‌کنند. اتحادیه‌های کارگری و فعالان صلح در بریتانیا تشویق می‌شوند تا از نمایندگان خود در پارلمان بخواهند که بر ابعاد فاجعه بشری در یمن تأکید کنند و به دولت بریتانیا فشار آورند تا فروش تسلیحات به عربستان سعودی و متحدانش را متوقف کند.

فعالان صلح بر این باورند که سرعت واکنش جامعه جهانی به بحران اوکراین نمایانگر این امر است که داشتن اراده سیاسی می‌تواند موجب به انجام رسیدن اقدام‌یی شود که تحریم‌ها را هدف قرار دهد و همدردی گسترده عمومی را به‌وجود آورد. باور عمومی در بریتانیا و در غرب درکل بر این است که روس‌ها در صدد کشور گشایی اند و برای کشورهای غربی و ناتو برای ناتو به‌منزله یک تهدیدند و اقدام آن‌ها در اوکراین ترمزی بالقوه برای برنامه‌های توسعه ناتو است. دیکتاتوری عربستان سعودی از سوی دیگر به‌منزلهٔ متحد و همچنین خریدار عمدهٔ تسلیحات بریتانیا و آمریکا دانسته می‌شود. این واقعیت که در چهار هفته گذشته جامعه جهانی اقدام‌هایی بیشتر را در ارتباط با اوکراین در قیاس با بحران هفت‌ساله یمن انجام داده است دلیلی خوب برای درستی این ادعا است. تهدیدها نسبت به قطع تأمین گاز و نفت از روسیه به‌دلیل بحران اوکراین و ابراز تمایل غرب برای کاهش وابستگی انرژی به روسیه، موجب شده‌اند که بوریس جانسون، نخست‌وزیر بریتانیا، در تلاش برای عقد قراردادهای نفت و گاز در هفته‌های اخیر به کشورهای مختلف خاورمیانه سفر کند. با افزایش سریع قیمت‌های انرژی، بی‌ثباتی اقتصادهای غربی واقعی‌تر و نمایان‌تر شده‌اند و می‌شوند و جنایت‌های کشورهای عربی و همچنین تخلفات‌شان از موازین حقوق بشری معمولاً نادیده گرفته می‌شوند.

صلح و آشتی بر اساس یک آتش‌بس و راه‌حلی مبتنی بر مذاکره در اوکراین امری حیاتی است که در یمن نیز پس از هفت سال اهمیت کم‌تری ندارد. درحالی که جامعه جهانی انتخاب می‌کند که بر درگیری در یک نقطه از جهان تمرکز کند، نباید اجازه داد که دیگر موردها را که به همان اندازه شایسته توجه‌اند به‌فراموشی بسپارد.

ادامهٔ ضرورت عملکرد متحدانهٔ جنبش چپ ...

اسلامی ایران، در ارتباط با احیای برجام در جریان مذاکرات وین، دعوت می‌کند.

البته حزب تودهٔ ایران از عادی‌سازی روابط ایران با دیگر کشورهای جهان استقبال می‌کند و خواهان همزیستی مسالمت‌آمیز است. اما معتقد است که در شرایط مشخص کنونی، ریشهٔ تضاد اصلی که برآمد آن، تعیین کنندهٔ مسیر اصلی تحولات و امکان و رفع بحران‌های کنونی و آتی کشورمان است، نه در اختلاف‌های خارجی، بلکه در تقابل نیروهای اجتماعی در درون کشور است. تضاد اصلی و آشتی‌ناپذیری که باز شدن راه تحوّل اجتماعی مردمی و دموکراتیک منوط به حل آن است، تضاد میان خواست زحمتکشان و اکثریت مردم برای دگرگونی‌های بنیادین در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، در تقابل با حاکمیت سیاسی ولایت فقیه و اقتصاد سیاسی ناعادلانهٔ آن است. اما این بدان معنا نیست که حزب ما عوامل خارجی را بی‌اهمیت می‌داند و نادیده می‌گیرد. به‌هیچ‌وجه. حزب ما تأکید می‌کند که برخلاف تصور جریان‌های "چپ جدید"، خطر سیاست‌های امپریالیستی، خطری جدی است. اما باید گفت که به دلیل سیاست‌های ویرانگر جمهوری اسلامی ایران است که آمریکا توان بیشتری برای دخالت در امور کشور و دست‌اندازی در تحولات داخلی به دست آورده است، همان‌طور که در دورهٔ سلطنت پهلوی دوّم چنین توانی داشت.

در شرایط مشخص موجود، دو تضاد داخلی و خارجی، نحوهٔ برخورد به آنها، و همچنین پیامدهای کنش و واکنش‌های بین این دو تضاد را باید هم‌زمان در نظر گرفت. همواره این خطر وجود دارد که به مقوله‌هایی مانند ضرورت مبارزه برای آزادی‌خواهی و تغییرهای دموکراتیک و عدالت جویی، یا ضرورت مبارزه با امپریالیسم برای دفاع از حق حاکمیت ملی، کمتر یا زیادتر از حد لازم بها داده شود. حزب تودهٔ ایران بنا بر ارزیابی و تحلیل مشخص خود از شرایط مشخص تجربهٔ تاریخی کشور ما، بار دیگر بر این نکته تأکید می‌کند که پیامدهای هر کدام از این ارزیابی‌های نامتوازن و اشتباه‌آمیز در مرحله‌های متفاوت مبارزه با دیکتاتوری حاکم می‌تواند به جانب تحمل- یا حتی به‌شکلی دفاع از- دیکتاتوری و غلتیدن در سراشیب مطلق کردن "آزادی و دموکراسی" متصل به "بازار آزاد" تا حد پذیرفتن سیاست‌های سلطه‌طلبانه امپریالیسم و دست‌اندازی از خارج به کشور و حتی همکاری دانسته یا ندانسته با امپریالیسم و سلطه‌گری آن منجر شود. با وخیم‌تر و خطرناک‌تر شدن اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان و به‌ویژه آغاز "جنگ سرد جدید" آمریکا و بریتانیا در پهنهٔ جهانی، ضروری است که جنبش چپ ایران به تضاد اصلی تحوّل اجتماعی بین منافع اکثریت مردم و منافع حکومت ارتجاعی در داخل کشور و اهمیت مبارزه با دیکتاتوری توجه ویژه‌ای داشته باشد و متحدانه و هوشمندانه برای حفظ منافع ملی در برابر ارتجاع داخلی و سلطه‌گران خارجی عمل کند.

ادامهٔ ناتوی دیگری امکان ...

کرده است که بعید است بار آن بر دوش ثروتمندان بیفتد.

از این موضوع هم بگذریم که چگونه، در دوره‌ای که قیمت انرژی برای زحمتکشان دو برابر و سه برابر شده است، هزینه‌های کربن‌زدایی را می‌توان از انحصارهای انرژی تأمین کرد که از این افزایش قیمت بهره‌مند می‌شوند و از آن سود می‌برند. در عوض، به این فکر کنیم که طبقهٔ سرمایه‌دار واقعاً موجود در کشورهای ناتو و اتحادیهٔ اروپا در برابر حرکت و جنبشی که بخواهد چنین برنامه‌ای را اجرا کند، چه مقاومتی خواهد کرد.

در واقع، بد نیست از کسی بپرسیم که سعی کرده است فقط برخی از این کارها را در یک کشور واحد انجام دهد. نمی‌توانیم از سالوادور آلنده بپرسیم چون مرده است. پاتریس لومومبا هم به همین دلیل نمی‌تواند نظرش را به ما بگوید. عواملی هم با عمل خود مطمئن شدند که نظرهای بی‌طرفانهٔ اولاف پالمه کنار زده شود و شنیده نشود. فقط از جرمی کوربین بپرسید که زمانی که قدرت و سودهای ثروتمندان را به چالش می‌کشید، چه می‌شود.

پل میسون برای اینکه ساختار خیالی‌اش از انترناسیونالیسم طبقهٔ کارگر به مثابه "طرفدار پوتین" و "نئو استالینیست" را تقویت کند، از نظرهای ادوارد تامپسون، کمونیست دگراندیش، دربارهٔ تمایز بین الهیات و تعقل فعال در عرف مارکسیستی نقل می‌کند.

میسون ناخودآگاه دوباره ما را به ادوارد تامپسون هدایت می‌کند که در انتقادش از رویزیونیسم لسک کولاکوسکی [تاریخ‌نگار لهستانی] در سال ۱۹۷۷ تصویری از افرادی مثل میسون ارائه داد: "شما فرض کرده‌اید که بلندترین، گوش‌خراش‌ترین، رایج‌ترین یا 'معتبرترین' صداها، مهم‌ترین صداها هستند. شاید از 'قانون تکامل' زندگی روشنفکری در غرب، در این مرحله از جامعهٔ مصرفی رقابتی، بی‌اطلاع بودید که مُدهای فرهنگی باید مانند مُدهای لباس، با سرعت سرسام‌آور از یک سال به سال بعد تغییر کنند؛ اینکه در ایده‌ها و اندیشه‌ها نیز مانند ویلاهای حومهٔ شهرها، سبک و خودنمایی و نه زیرساخت است که آنها را پذیرفتنی می‌کند؛ و اینکه علاوه بر آن، بسیاری از کارگران فکری- حتی مردان و زنانی که کارشان آموزش دادن به جوانان، نوشتن، و اجرای برنامه در تلویزیون است- مواضعی را که با سرسختی و با سماجت در برابر تمام مخالفانشان در دو یا سه سال قبل داشتند، به معنای واقعی کلمه به یاد نمی‌آورند."

یمن - جنگی که نباید فراموش شود

ششم فروردین‌ماه ۱۴۰۱ با هفتمین سالگرد بمباران یمن از سوی نیروهای موسوم به ائتلاف به‌رهبری عربستان سعودی مصادف است. درحالی که جهان بر رویدادهای اوکراین و اقدام‌های به اصطلاح جامعهٔ جهانی در آن مناقشه متمرکز است، جنبش صلح و ترقی‌خواهان جهان در هفته‌های اخیر بر مسئله‌های جنگ جاری یمن و ضرورت انجام اقدام‌های لازم و اولویت دادن به متوقف ساختن آن تأکید کرده‌اند.

بمباران یمن از سوی نیروهای موسوم به ائتلاف به‌رهبری عربستان، زیرساخت‌های یمن را ویران کرده است. بیمارستان‌ها، مراکز درمانی و واکسیناسیون ازجمله هدف‌های این بمباران‌ها بوده‌اند. محاصره یمن از سوی نیروهای ائتلاف به قحطی گسترده منجر شده و بیمارستان‌ها را از دریافت تجهیزات پزشکی ضروری مانع شده‌اند. ممانعت از دریافت این تجهیزات حیاتی در وضعیت همه‌گیری کرونا بر مشکلات و دردهای مردم یمن افزوده و آن‌ها را تشدید کرده است.

نیروهای عربستان سعودی به همراه نیروهای نظامی امارات متحده عربی، در فروردین‌ماه هفت سال پیش به یمن حمله کردند تا خیزش مردمی به‌رهبری شورشیان حوثی را سرکوب کنند. جمهوری اسلامی در راستای سیاست گسترش نفوذ در منطقه و رقابت با عربستان سعودی طرف مقابل این جنگ نیابتی ویرانگر و ضد انسانی است. هدف اصلی سعودی‌ها در این جنگ بازگرداندن عبدالهادی منصور، رئیس‌جمهور غیرمنتخب پیشین و سرسپرده آل‌سعود یمن به‌قدرت بوده است. هادی پس از سرنگون شدن از سوی حوثی‌ها (قبایل شمال‌غربی یمن که از قرن‌ها پیش جزو ارکان قدرت در یمن بوده‌اند) در شهریورماه ۱۳۹۳ به ریاض پایتخت عربستان گریخت. به‌نظر سعودی‌ها، حوثی‌ها بیش از اندازه به رقیب اصلی منطقه‌ای آن‌ها یعنی ایران نزدیک‌اند.

باید متذکر شد که همه کشورهای عضو "شورای همکاری خلیج فارس"، به‌جز عمان، از جنگ علیه یمن حمایت می‌کنند. سایر کشورهای عربی مانند مراکش، مصر، و اردن نیز به عربستان در این جنگ کمک کرده‌اند. بریتانیا، ایالات‌متحده، و اکثر کشورهای عضو "اتحادیه اروپا" نیز در جنگ بر ضد یمن درگیر هستند. ایالات‌متحده و بریتانیا در جنگ بر ضد یمن اطلاعات و تدارکات فراهم می‌کنند، و جت‌های جنگنده، بمب‌ها، و موشک‌های ساخت بریتانیا در ضربه‌های ویرانگر به یمن و ازجمله وارد کردن تلفات جانی سنگین به مردم غیرنظامی یمن تأثیرهایی مخرب داشته‌اند. دولت بریتانیا با فروش میلیاردها پوند تسلیحات نظامی به این ائتلاف از آن حمایت کرده است. کارزارهای مخالفت با تجارت تسلیحات در سراسر اروپا بر نقش تعدادی دیگر از کشورهای اروپایی نیز که جنگ در یمن را تداوم می‌دهند تأکید کرده‌اند.

حقیقت امر این است که بیش از نیمی از هواپیماهای جنگی مورداستفاده سعودی‌ها در بمباران‌های یمن از سوی بریتانیا تأمین می‌شود. تردیدی وجود ندارد که این سلاح‌ها در حمله به هدف‌های غیرنظامی هم به‌کار برده شده و می‌شوند، و نتایج تحقیقات انجام گرفته در این زمینه، این امر را تأیید می‌کند. شواهد به‌جا مانده نشان می‌دهند که مؤسسه‌های آموزشی، انبارهای مختلف نیازمندی‌های مردم، و بیمارستان‌ها نیز بمباران می‌شوند که نمی‌توان آن‌ها را هدف‌های نظامی توصیف کرد.

بریتانیا علاوه بر هواپیما، موشک‌های هدایت‌شونده دقیق و بمب‌های خوشه‌ای نیز برای استفادهٔ ائتلاف ارسال کرده است که نه‌تنها به تلفات جانی بسیار منجر شده بلکه تعداد زیادی از مردم ازجمله کودکان را هم مجروح و معلول کرده است. در وضعیتی که زیرساخت‌های پزشکی به‌دلیل بمباران‌ها و تحریم کالاهای ضروری در حال تخریب و ویران شدن قرار دارند، سازمان ملل یمن را فوری‌ترین بحران انسانی جهان توصیف کرده است. آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد، اعلام کرده است یمن در "خطر قریب‌الوقوع یکی از بدترین قحطی‌های جهان در چند دهه گذشته" قرار دارد.

گزارش جدید سازمان ملل با در نظر گرفتن آمار تلفات مستقیم ناشی از جنگ و موردهای غیرمستقیم مرگ‌ومیر در اثر کمبود مواد غذایی، خدمات بهداشتی، و زیرساخت‌ها، پیش‌بینی کرده است تعداد تلفات جنگ یمن تا پایان سال ۲۰۲۱/ ۱۴۰۰، ۳۷۷ هزار نفر است. بر اساس برآورد گزارش ماه نوامبر/ آبان- آذرماه سال گذشته دفتر برنامه پیشرفت و توسعه سازمان ملل، حدود ۷۰ درصد از کشته شدگان کودکان زیر پنج سال بوده‌اند. در سال ۲۰۲۰/ ۱۳۹۹ سازمان ملل برای رسیدگی به‌این فاجعه انسانی در یمن مبلغ ۳/۴ میلیارد دلار درخواست کرد.

حمله‌های هوایی به‌رهبری عربستان سعودی به روی زندان شهر صعده در یمن که در دی‌ماه ۱۴۰۰ (ماه ژانویه ۲۰۲۲) انجام شد، به کشته شدن ۸۰ نفر و مجروح شدن بیش از ۲۰۰ نفر منجر گردید. در حمله هم‌زمان دیگری به شهر بندری حدیده در جنوب یمن، سه کودک کشته شدند. هنریتا فور، مدیر اجرایی یونیسف، انجام اقدام‌های لازم در این زمینه و فراهم آوردن فوری بودجه موردنیاز برای برنامه‌های امدادرسانی را از جامعه بین‌المللی درخواست کرد. خانم فور از همه طرف‌های درگیر خواست تا حفاظت از کودکان و دسترسی بدون مانع به مردم نیازمند کمک را تضمین کنند. بر اساس برآوردهای کنونی، ۸۰ درصد از جمعیت کشور یمن، یعنی جمعیتی بیش از ۲۴ میلیون نفر که بیش از ۱۲ میلیون کودک جزو آنان‌اند، به‌نوعی کمک و حمایت بشردوستانه نیازمند هستند.

دولت بریتانیا با اشاره به کمک یک میلیارد پوندی که از زمان آغاز درگیری در مارس ۲۰۱۵/ اسفند- فروردین‌ماه ۱۳۹۴ به یمن داده در تلاش است که از موضع‌گیری‌اش در این جنگ از خود دفاع کند. بااین‌همه، سازمان کارزار علیه تجارت تسلیحات (CAAT)گفته است: "بر اساس آخرین آمارهای دولتی، از زمان آغاز بمباران‌های مداوم یمن، بریتانیا حداقل ۵/۶ میلیارد پوند تسلیحات به نیروهای ائتلاف به‌رهبری عربستان سعودی فروخته است. این میزان پوند به دوره‌ای از ۶ فروردین‌ماه ۱۳۹۴ یعنی تاریخ آغاز بمباران‌ها تا ۶ فروردین‌ماه ۱۳۹۹ مربوط می‌شود.

ادامه در صفحه ۱۱

کمک‌های مالی رسیده

در بزرگداشت رفیق علی خاوری، یک کمونیست	۴۰۰ یورو
به یاد رفیق جان‌باخته توده ای فاطمه مدرسی- شیرزن شکنجه گاه های رژیم ولایت فقیه	۲۰۰ دلار
از آمریکا از تورنتو	۱۵۰ دلار

28 March 2022

حزب تودهٔ ایران
Tudeh Party of Iran

شمارهٔ فاکس و تلفن پیام گیر ما
004930
23629727

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.

آدرس پستی: B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK

آدرس های اینترنت و «ای-میل»
http://www.tudehpartyiran.org
E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 1152
Central Organ of the Tudeh Party of Iran